

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۶۰۶۹

رده‌بندی دیویی: ع ح/ الف ب/ م ۵۲ ی ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع □

سرشناسه: یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۳۸؟ق.

عنوان قراردادی: منتخب الرسائل. حاشیه

عنوان: منتخب الرسائل

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: نجف ناشر: مطبعه مرتضویه تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ۸۷ص مصور□ درسی□ گراور یا افست□

زبان: فارسی ابعاد: ۲۶×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی□ خریداری□ ارسالی□

واقف: لطفعلی اسدی تاریخ ثبت: مهر ۱۳۲۷

یادداشتها: این کتاب در اصل براساس فتاوای سید محمدکاظم یزدی توسط ابوالقاسم موسوی اصفهانی گردآوری و منتشر گردیده و سپس با حواشی آیت‌الله عراقی؟ چاپ رسیده است

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۲۴۵-۱۳۲۹، گردآورنده. ب. عراقی، ضیاءالدین، ۱۲۴۰-۱۳۲۱، محشی. ج. اسدی، لطفعلی، واقف. د. عنوان. هـ. عنوان: منتخب الرسائل. حاشیه.

فهرستنگار: منیزی تاریخ فهرستگاری: اسفند ۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن

رسالة شريفة

منتخب الرسائل

با حواشي وفتاوى

حضرت مستطاب حجة الاسلام

والمسلمين آية الله تعالى في العالمين

مفتي الشيعة ومدار الشريعة

ابو المكارم شيخنا وعمادنا

الشيخ ضياء الدين العراقي

ادام الله تعالى ظله على رؤس

المسلمين ومتعنا بطول

بقائه آمين طبعت

بمطبعة المباركة

المرتضوية

في النجف الاشرف

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه با مراعات حواشی احقر

باکی ندارد انشاء الله الاحقر ضیاء الدین العراقی

محل خاتم شریف



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین امناء الله **اما بعد** چنین گوید مذنب اثم جانی سید ابوالقاسم الموسوی النجفی الاصفهانی عفی عنه که چون رساله های علمیه مفصله متعدده عربیه و فارسیه در فتاوای حضرت آیة الله فی الارضین استاد الفقهاء والمحققین اعلم العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتقدمین والمتاخرین السید المتبحر المؤید والتقی الصفی المسدد السید محمد کاظم الطباطبائی النجفی الیزدی اعلی الله تعالی مقامه از مطبوع و غیر مطبوع در عبادات و معاملات در اطراف عالم در بلاد مسلمین منتشر گردید ولی مابین آنها علی کثرتها رساله مختصره که سهل التناول و مشتمل بر اصول دین و فروع دین و مقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین باشد نبود لهذا این ذره بیمقدار محض خدمت گذاری بشریعت مطهره متقربا الی الله و طلبا لمرضاته این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوی حضرت سید استاد اعلی الله مقامه بزبان فارسی با کمال اقتصار و نهایت اختصار بعبارت شیرین عوام فهم از روی رسالههای مفصله انتخاب نمودم و مسمی نمودم آنرا بمنتخب الرسائل و ارجو من الله التوفیق و مشتمل است بر دو مقصد

مقصد اول در اصول دین با اشاره بادله واضحه آن بطوریکه بر هر عامی روشن شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات میباید

که مصنوع بخود بخود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول نیست که آن هم مخلوق دیگری باشد والا تسلسل لازم میاید پس هر مصنوعی دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و یکانگی و بی همتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل که به فهم عوام نزدیک باشد بدانکه اصول دین پنج است **اول** توحید و آن اعتقاد بیکانگی خداوند عز شانه میباشد و شش دلیل **اول** آنکه اگر او را شریک میبود بسبب آن شریک عالم فاسد میشد **دویم** آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در خدا نیست **سیم** آنکه پیغمبران تماما از نزد خدای واحد آمدند و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگر بود اظهار حقوق مینمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از آنها اگر قادر باشد بر دفع دیگری دفع آن دیگر خدائی او را کامل مینماید پس باید دفع او را نموده باشد و اگر نتواند خدای عاجز خدا نیست **پنجم** خدا بر پیغمبران فرموده که شریک ندارم اگر دروغ گفته دروغ نقص است و خدا ناقص نیست و اگر راست گفته مطلب ثابت است **ششم** آنکه میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن محقق شود و لازم میاید آن فاصله هم قدیم باشد و محال آنکه ادعا نشده و اگر ادعا و آن هم بشود تسلسل لازم میاید و آن محال است و اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع آنها چند صفت است **اول** قدرت **دویم** علم **سیم** حیوة **چهارم** ازلی که همیشه بوده **پنجم** ابدی که همیشه خواهد بود و بقیه صفات او مرجع آن بعلم و قدرت است و بعضی از صفات افعال اوست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر ثبوت این صفات آنستکه اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است و اما صفات سلبیه که خداوند عالم از آن منزه و مبرا است چند صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند **اول** مرکب بودن **دویم** جسم یا جوهر یا عرض بودن **سیم** دیده شدن **چهارم** محل حوادث بودن **پنجم** شریک داشتن **ششم** احتیاج داشتن **هفتم** معانی یعنی زائد بودن صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلک علوا کبیرا زیرا که اینها صفات نقص است و خدا منزه از آنست **دویم** نبوت بدانکه افراد انسان معاش آنها منتظم نخواهد شد مگر بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات خویشان و معاونت حاصل نمیشود

مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جانب حق
سبحانه و تعالی چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق هر کسی بر حسب رای سخیف خود اختیار طرفی را
خواهد نمود و نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی متعین است که وضع
قوانین عدل نموده و بواسطه انسان کاملی که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند که بتوانند
با او الفت گرفته و تعلم آن قانون و احکام را از او نمایند و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا
باشد و بمعجزات و آیات بینات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت او
نموده و او را در آن احکام تصدیق کنند یا آنکه مخبر صادق اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه از زمان حضرت
آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و
آله و علیهم اجمعین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه و تعالی
و بشارت مقدم مبارک حضرت خاتم الانبیاء ص را بخلق دادند و دین آنحضرت باقی است الی یوم القیمه
و نبوت آنحضرت ثابت است بشش دلیل اول آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی استادی را ننموده
و درس نخوانده و ننوشته و از آنحضرت در صبای او در هر علمی فرمایشاتی صادر شده که بی تعلیم
معلم محال عادی میباشد و صادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزه واضحه است دوم
آنکه در کتابهای آسمانی مکرراً بشارت بقدوم مبارک آنحضرت داده شده چنانچه در آیات شریفه قرآن
بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود و نصاری بودند تکذیب او را مینمودند و اگر
این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده سیم معجزات و خوارق
عادات که بتواتر از آن حضرت صادر شده و بما رسیده مثل شق القمر و تسبیح سنگ ریزه در کف
مبارک آنجناب و امثال آن از معجزاتیکه در کتب ثبت است چهارم آنکه قرآنی از جانب خداوند
آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فاتوا بسورة
من مثله و همه فصحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند و عاجز شدند پنجم آنکه کمالات و اخلاق از آنجناب
بتواتر رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبری است و زمان آنحضرت زمان طغیان کفر بوده و قاعده
لطف اقتضا مینمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود ششم آنکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم
بود که شخصی را بگمارد که بطریق علمی کذب او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت اینستکه شخص حکیم
عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه یا بطریق علمی دفع مفسد دین را بنماید سیم معاد جسمانی است

که تمام خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف حساب خواهند آمد بشش دلیل
اول آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالباً جزاء آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز جزائی نباشد
که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند جل
شانه قبیح است دوم و سیم آنکه خداوند حکیم تکلیف فرموده بندگان را باموری چند و وعده ثواب
و وعید از عقاب فرموده و چونکه آن ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست باید روز جزائی باشد والا
لازم میاید تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضاً کذب لازم میاید چهارم آنکه اتفاق اهل
هر ملت حقه بر آن شده پنجم آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند
ششم آنکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول ص بنصوص متواتره در قرآن بیان نموده چهارم
عدل است و بعضی آنرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل اول آنکه ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست
دوم آنکه ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست سیم آنکه خداوند جل شانه
خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مینماید چهارم آنکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود
فرموده پنجم آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید ششم آنکه باحتمال ظلم رفع اعتماد
میشود از صدق او پنجم امامت است که امامیه بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانیکه
ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق بانبیاء جاری است در اثبات ولایت مطلقه و
لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء ص و اتمام حجة
بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمه و امامت
خاصه دوازده امام علیهم السلام که اول امیر المؤمنین علی ع دوم امام حسن ع سیم امام حسین ع
چهارم امام زین العابدین ع پنجم امام محمد باقر ع ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع
هشتم امام رضا ع نهم امام محمد تقی ع دهم امام علی النقی ع یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام
دوازدهم امام عصر منتظر ارواحنا و ارواح العالمین فداه و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا
من انصاره بوده باشند ثابت میشود بپنج دلیل اول باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول
فرموده که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشند و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده باین
عدد نبودند و همچنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست
مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد آنها واضح است دوم آنکه هر یک از ایشان ادعاء

امامت نموده اند قطعا و عصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر انکه کمالات و
حالات و عبادات و مکارم اخلاق و محامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق
ایشان است سیّم علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و ان خرق عادتست چهارم
انکه از حضرت رسول صلی الله علیه و اله نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم و صفاتهم
رسیده چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است پنجم انکه معجزات متواتره از هر کدام از انها
نقل شده که در کتب مفصّله مسطور است **مقصد دویم** در فروع دین است و ان احکام
عبادات و معاملات و فرایض و سیاسات است و تفصیل احکام انها در کتب و رسائل مفصّله
مسطور است و عمده غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمّات احکام عبادات و معاملات و
مواریث است که غالبا مورد ابتلاء عامّه ناس میباشد و تتمّه احکام موکول بکتب مبسوطه است
که از فتاوی حضرت سیّدنا استادنا اعلی الله مقامه در اطراف عالم منتشر است و امّا احکام
تجهیز پس علاوه از انکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رسالهٔ مفردهٔ مناسک مخصوص از محقّق
انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفّل احکام ان است پس
این وجیزه مشتمل است بر سه منهج **منهج اوّل** در احکام عبادات است و در ان چند مطلب است
و قبل از شروع در ان باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهد تقلیدی نیست پس
باید خود مقلّد بدلیل عقلی قطعی انرا بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب
عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم
تکلیف مالایطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال انکه خداوند
جلّ شانه نفی انرا از این امّت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم
ان است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمّات مسائل تقلید
بیان شود در چند مسئله **مسئلهٔ** بدانکه شخص مکلّف یا مجتهد است یعنی صاحب قوّه
استنباط احکام شرعیه از مدارک مقرّره انها یا صاحب قوّه مزبوره نیست چه عامی محض
باشد یا مشتغلی که هنوز بحدّ استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود
و الّا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا
اجتهاد کرده باشد در ان مسئله یا نه و اگر در بعض مسائل قوّه استنباط داشته باشد که اورا

ع
با جزم
بمشروعیت
احتیاط در حق وی
ضیاء الدین عراقی

متجزّی میگویند میتواند در خصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند و در انچه قوّه ندارد در حال
او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط **مسئلهٔ** بدانکه اقوی جواز عمل
باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلّد چه در شبهات حکمیّه چه موضوعیّه چه احتیاط
مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود که در عرف صدق
امتثال نکند و انرا بازیچه حساب کنند **مسئلهٔ** بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی
احتیاط مقتضی فعل عملی است مثل انکه حکم عملی مردّد باشد مابین وجوب و غیر حرمت از استحباب
یا اباحه یا کراهت پس در اینصورت مقتضای احتیاط بجا اوردن ان عمل است و گاهی احتیاط
مقتضی ترک است مثل انکه عمل مردّد باشد مابین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع است
مثل انکه نماز را قصر بخواند یا باید بتمام و گاهی مقتضی تکرار است مثل انکه نداند امر فلانی
شرط است یا مانع پس باید یکمرتبه عمل را با ان امر بجا اورد و یکمرتبه بدون ان **مسئلهٔ** در موارد دیگر
احتیاط ممکن نیست معتبر است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یا حرمت
ان یا شرطیّت چیزی و مانعیّت ان در عملیکه قابل تکرار نیست و مثل مالیکه مردّد باشد مابین دو
صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها **مسئلهٔ** بدانکه تمیز دادن عامی موارد
احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهی مختلف میشود باختلاف
حالات و کیفیّات مثلا جواز وضو و غسل باب مستعمل در رفع حدث اکبر محلّ خلاف است
و بحسب ظاهر احوط ترک ان است لکن این در وقتی است که اب دیگر یکه خالی از نقص باشد
داشته باشد امّا اگر اب منحصر باشد بان و خاک تیمّم هم نداشته باشد احوط وضو گرفتن
بهمان اب است چنانچه هرگاه خاک هم داشته باشد احوط جمع مابین وضو بان اب و تیمّم است
و همچنین احتیاط از جهتی معارض میشود باحتیاط از جهت دیگر مثل انکه در شکّ مابین سه و چهار
او بعد از سه مرتبه باید گفت یا یکدفعه کافی است که احتیاط در سه مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه
وقت مضیق باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج وقت
احتیاطین تعارض میکنند و ترجیح احد احتیاطین برای عامی میسّر نیست بلکه مشقّت معرفت
موارد احتیاط کمتر از زحمت اجتهاد نیست لذا متعیّن است براو در امثال این موارد تقلید
کند **مسئلهٔ** بدانکه بعضی گفته اند تقلید عبارت است از عمل کردن بقول مجتهد و بدون

ع
با عدم
تمکّن از مصالحه
ضیاء الدین عراقی

عمل محقق نمیشود لکن اقوی خلاف این است بلکه تقلید عبارتست از التزام بفتوای مجتهد و
از احکم خود دانستن و عقد قلبی بر اینکه حکم الله فعلی در باره او همانست با التزام بعمل بر طبق
ان پس تقلید مقدم بر عمل است و عمل خارجی در تحقق ان معتبر نیست اگرچه مقصود اصلی
از ایجاب ان عمل است چنانچه اجتهاد نیز چنین است یعنی عمل خارج از انست و التزام مزبور که
معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باینکه فتوای مجتهد را در خصوص مسئله مفصلا بداند
و ملتزم شود که اینان در تحقق تقلید معلوم است و اما التزام اجمالی باینکه ملتزم بانچه
فتوای مجتهد است در خصوص فلان مسئله با انکه هنوز یاد نگرفته است یا گرفتن رساله با
ملتزم شدن عمل بانچه در ان است از فتاوی پس ایا کافی است یا نه پس اظهر کفایت انست اگرچه مراعات
احتیاط در ترتیب اثار احوط است پس اگر تقلید او باین نحو اجمال باشد احوط عدم عدول از ان
مجتهد است چنانچه اگر ان مجتهد وفات کند پیش از عمل احوط عدول بحی اعلم است اگر
چه بقاء بر تقلید او را واجب دانیم ولی مجرد یاد گرفتن رساله بدون التزام بعمل ان یا گرفتن
رساله بدون التزام بان یا گفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست **مسئلة**
طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید
او باقی بماند چنانچه در حال حیوة او نمیتواند عدول بدیگری کند قبل از بلوغ یا بعد از ان
در جائیکه مقلد بالغ نمیتواند عدول کند **مسئلة** مجتهدیکه تقلید او را میتوان کرد باید
جامع الشرایط باشد که امام زمان علیه السلام اذن داده باشد در رجوع باو بطریق خصوص یا عموم و
اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن اذن عموم موجود است چنانچه در
توقیع مبارک فرموده و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم
و انا حجة الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده انّ الرّاد علیه کالرّاد علینا و الرّاد علینا کالرّاد
علی الله تع و هو علی حد الشرک بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده اند و اما
من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام
ان یقلدوه **مسئلة** اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتداء تقلید میت
نماید **مسئلة** هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد حی جایز نیست دوباره عود
بتقلید میت و همچنین جایز نیست عدول از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه

ابن عم اگر التزام ثابت بالتزام نیست ض ع مد ظله

با تساوی خوبه قوی است ض ع مد ظله

ترک احتیاط باکی ندارد ض ع مد ظله

لکن اکتفاء بهمین تقلید که حال بلوغ خالی از تأمل نیست ض ع

با تساوی باکی ندارد که عدول از مجتهد که تقلید وی نموده ض ع مد ظله

با تساوی باکی ندارد ض ع مد ظله

دو بحی اعلم باشد **مسئلة** تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط و هرگاه اعلم را نشناسد
واجب است فحص کند تا پیدا کند و مرجع در تعیین او اهل خبره و استنباط میباشند و مراد
از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه مدارک مسئله را بهتر بداند **مسئلة**
معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ دوم عقل سیم ذکوریت
چهارم اثنی عشری بودن پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم حفظ او از متعارف کمتر
نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس ابتداء تقلید میت نمیتوان نمود بلی اگر در زمان حیوة
او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند اگرچه احوط رجوع بحی است
دهم انکه اعلم یعنی استاد تر باشد در استنباط احکام شرعیه از ادله ان بالفعل یازدهم
انکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی همت او مصروف نباشد در او ضاع دنیویه زائد بر متعارف
مسئلة ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیاع و بشهادت عادلین
و همچنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلمیت هرگاه متمکن از علم نباشد بلکه هرگاه
ممکن نباشد تمیز دادن اعلم ما بین چند نفر و یکی از انها محتمل الاعلمیه باشد باین معنی که علم
داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است در این صورت معین است تقلید او
مسئلة هرگاه مقلد فتوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند اما یقین دارد باینکه عملی که
میکند اجزاء و شرایطش را بجا میاورد و منافیاتش را ترک میکند اقوی صحت ان عمل است
اگرچه احوط اعاده ان است **مسئلة** احتیاط مطلق یا جایز است رجوع بغیر نماید با مراعات
الاعلم فالاعلم و بهتر عمل باحتیاط است و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است و مستحبی بودن
احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از ان یا بعد از ان فتوی داده باشد و بگوید لکن احوط کذا یا و
احوط کذا یا احوط و اولی کذا است و الا احتیاط مطلق است **مطلب اول** در
طهارت است و ان یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا باب است یا بخاک و طهارت
باب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و برای نماز و امثال ان گاهی وضوء تنها
کافی است و احتیاج بغسل و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافی است و گاهی وضو و غسل
هر دو لازم است و گاهی وضو و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا اورد و گاهی محتاج بهیچ کدام
نیست اما جائیکه وضوء تنها کافی است پس وقتی است که میخواهد نماز و نحو ان بجا اورد و موجبات

غسل برای او رو نداده و مانعی از استعمال اب ندارد بتفصیلی که میاید وهنوز وضو نکرفته
باکر فته و یکی از مبطلات ان باطل شده امّا جائیکه غسل تنها کافی است پس هرکاه کسیکه
جنب باشد و مانعی از غسلکردن نداشته باشد امّا جائیکه غسل و وضو لازم است پس جائی استکه
موجبات غسل غیر از جنابت برای او روی دهد و مانعی از استعمال اب نداشته باشد و در
اینصورت بهتر این است اوّل وضو بکیرد بعد غسل کند امّا جائیکه وضو و تیمّم هر دو لازم
میشود پس وقتیستکه موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده و مانع از غسل دارد و بتواند
وضو بکیرد پس وضو بکیرد و تیمّم بدل از غسل هم بجا اورد چنانچه هرکاه از وضو کرفتن هم
مانع دارد و تیمّم کند یکی بدل از وضو و دیکری بدل از غسل و نیز از جاهائیکه وضو و تیمّم
هر دو لازم است در بعض صور جبیره است و احوط جمع مابین هر دو است در مدیکه بتواند
ما علای چشم از صورترا بشوید و چشم را جبیره کند بلی اکر علاوه بر خود چشم با موضع جرح
و اطراف متعارف آن قدر معتدّ به از اعضاء صحیحه را نمیتواند بشوید و اب مضر باو است
تیمّم متعیّن است و اکر حائلی در اعضاء وضو یا غسل باشد غیر از جبیره مانند قیر و نحو ان که
دفع ان ممکن نباشد کافی است شستن روی ان در وضو یا غسل و تیمّم واجب نیست اکرچه
احوط است نیز امّا جائیکه تیمّم تنها کافی است پس وقتیستکه موجب وضو تنها رو دهد و از
وضو مانع داشته باشد و تفصیل ان خواهد امد چنانچه اکر جنب باشد و مانع از غسل داشته
باشد اکتفا نماید بیک تیمّم بدل از غسل بلی اکر در اینصورت تیمّم بجا اورد و نماز کرد بعد
محدث شد بحدث اصغر و هنوز مانع از غسل او باقی است برای نمازهای بعد اقوی انستکه
وضو تنها کافیست اکرچه احوط در صورت تمکّن از وضو جمع مابین تیمّم و وضوء است
و در صورت تعذّر از وضو اکتفا بیک تیمّم بقصد ما فی الذمه نماید و احوط از ان دو تیمّم است
یکی بدل از وضو و دیکری بدل از غسل امّا جائیکه نه غسل لازم است و نه وضو و نه تیمّم
پس برای نماز میّت است و تفصیل احکام انها در چند مقصد ذکر میشود **مقصد اوّل**
در وضو است بدانکه حقیقت وضو چهار چیز است اوّل شستن روی از رستنکاه موی
سر تا زنخ بحسب طول و انچه را فرا کیرد انکشت ابهام و وسطی بحسب عرض دوّم شستن دو
دست از مرفق تا سر انکشتان سیّم مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری اب وضو بقدر یکه

ع ل نزل احتیاط نشود ض ع

مسمّای مسح بعمل اید چهارم مسح دو پا برطوبت کف دست از سر انکشت پا تا بنج پا که مفصل است
بنا بر احوط و از عرض بقدر مسمّی و شرایط وضو چند چیز است اوّل نیّت و معتبر است
دران قصد قربت و ان اینستکه از ابجهت خدا جا اورد بجهت امتثال امر او یا تحصیل
ثواب یا خوف از عقاب یا غایتی از غایات دیکر که راجع بخدا باشد و شرطست استدامه
ان تا اخر وضو بلی هرکاه در بین وضو قصد بیرون رفتن از ان نمود یا متردّد شد دران
و قبل از خشک شدن اعضاء سابقه دوباره عود کرده بنیّت اوّل و مفسد دیکر بعمل نیامده
تمام کند وضو را از انجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردّد شده صحیح است دوّم پاک
بودن اب وضو سیّم مباح بودن ان و در حکم نجس غصبی است هرکاه مشتبه بان شود
و محصور باشد بلی اکر مطّلع شود بر غصبی بودن اب بعد از فراغ از وضو ان وضو صحیح است
ولیکن عوض ان را بصاحبش ردّ کند بخلاف انکه اکر مطّلع شود بنجس بودن اب بعد از
وضو که باطل است و همچنین است هرکاه مطّلع شود بمضاف بودن ان چهارم مطلق بودن
اب پس وضو باب مضاف باطلست بلی اکر اب مطلق مشتبه شود باب مضاف و اب دیکر
هم نباشد واجب است از هر کدام یک وضو بکیرد بخلاف انکه اکر اب مباح مشتبه شود
باب غصبی که باید تیمّم کند و هرکاه اب پاک مشتبه شود باب نجس و اب دیکر هم نداشته باشد
اقوی انستکه باب یک کاسه وضو بسازد و بعد باب کاسه دیکر اوّلا اعضاء وضو را بشوید
و بقیه ان وضوء دیکر بکیرد هرچند احوط در فرض انحصار اب بان دو جمع مابین وضو
بنحو مزبور و بین تیمّم است و با عدم انحصار وضو باب دیکر است و همچنین در غسل پنجم
انکه اب وضو مستعمل در دفع نجاست نشده باشد اکر اب قلیل باشد پس غساله استنجا
اکرچه با شرائطش پاکست لکن وضو بان صحیح نیست ششم پاک بودن اعضاء وضو و کفایت
میکند پاک بودن هر عضوی قبل از شروع در ان علی الاقوی هفتم مباح بودن مکان
وضو کیرنده بلکه محل ریختن اب وضو و همچنین ظرف اب باید مباح باشد و طلا و نقره نباشد
هشتم مانع از استعمال نداشته باشد که تکلیف تیمّم یا جبیره است نهم ترتیب که اوّل
رو را بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دو پا را
و ترتیب در پاها نیست لکن جائز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و باهم

ع ل اقوی وجوب تیمّم است مطلقا بشرط انحصار ض ع

۲ محل تامل است ض ع

جایز است هرچند بهتر ترتیب است دهم موالات باینکه تاخیر نیندازد شستن یا مسح
کردن عضوی را بحدی که بسبب تاخیر اعضاء سابقه خشک شده باشد و اما هرگاه بواسطه حرارت
هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد یا خودش خشک نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است
یازدهم مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هرگاه بتواند و با عدم امکان دیگری او را وضو
دهد ولیکن نیت وضو را خودش بکند و مبطلات وضو شش است اول بیرون آمدن بول و در
حکم آن است رطوبت مشتبه پیش از استبراء دویم و سیم بیرون آمدن غایط و باد است
چهارم خواب است پنجم هر چیزی که عقل را زایل کند ششم استحاضه و هرچه موجب غسل
باشد و هرگاه با وضو بود و شک نمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا نکند و هرگاه محدث
بود و شک نمود که آیا وضو گرفته یا نه وضو بگیرد و وضو واجب و شرط است از برای چند
چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت و اما نماز مستحب پس وضو فقط شرط است از برای
آن دویم اجزاء فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط و همچنین سجده سهو علی الاحوط
سیم طواف واجب اگرچه جزء حج و عمره مندوبین باشد بدانکه حرام است بر شخص بی
وضو که بدن خود را بکتابت قرآن و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه او بنا بر احوط همچنین
اسماء انبیا و ائمه هدی و حضرت زهرا علیهم السلام علی الاحوط بدانکه در حال تخلی و غیر
آن واجب است پوشانیدن عورتین از ناظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول
یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است از کشیدن انگشت بقوت
از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر بدو انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن
سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استنجا واجب نیست مگر برای چیزی که طهارت بدن در آن
واجب باشد **مقصد دویم** در غسلهاست و اغسال واجبه شش است اول
غسل جنابت دویم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه پنجم غسل
مس میت ششم غسل میت پس در آن چند فصل است **فصل اول** در غسل جنابت است
بدانکه سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن منی و در حکم آن است رطوبت مشتبه
پیش از استبراء از آن ببول کردن دویم جماع در قبل یا دبر اگرچه منی بیرون نیاید
و برای فاعل و مفعول و واجب است غسل جنابت برای چند چیز اول نماز واجب غیر

وجوب طواف علی اشکال است بلی بجهة خروج از احرام طواف لازم است نه غیر تکلیفاً (من ع)

از نماز میت دویم اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و همچنین سجده سهو علی الاحوط
سیم طواف واجب اگرچه جزء حج و عمره مندوبین باشد و اما طوافی که چنین نباشد
پس باطل نیست در حال جنابت اگرچه دخول مسجد الحرام برای او حرام است پس اگر غفلت
از جنابت نمود و داخل مسجد شد و طواف نمود صحیح است چهارم روزه بتفصیلی که در صوم
بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز اول مس اسم جلاله و صفات خاصه
خداوند و همچنین اسماء پیغمبران و ائمه هدی و حضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین
علی الاحوط دویم مس کتابت قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد و لیکن عبور
کردن از آن ضرور ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد علی الاحوط لکن اقوی جواز
آن است و همچنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد و ملحق میشود بمساجد
مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم
عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول ص بلکه مطلق داخل شدن در آنها پنجم
خواندن چیزی از چهار سوره سجده واجبه را علی الاحوط و لکن اقوی جواز خواندن غیر از
آیات سجده آن است و اما غسل پس بر دو قسم است ارتماسی و ترتیبی اما ارتماسی شستن تمام
جمیع بدن است در یک دفعه عرفیه و لازم نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرو
رود در آب بلکه کفایت میکند شسته شدن بدن در آب بقصد غسل و اما ترتیبی آن است که
اول سر و گردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل وضو است
مگر آنکه ابتدا از اعلی و موالات در غسل نیست و غسل جنابت کفایت میکند از وضو بخلاف
باقی اغسال و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت و جمعه و امثال
آن و بقصد همه یک غسل کند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از آنها را نماید مجزی است بقیه
اگرچه غیر غسل جنابت را قصد کند علی الاقوی اگرچه احوط در این فرض اتیان ببقیه است
فصل دویم در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و گرم و تازه
و با سوزش و جهنده است و گاهی خلاف آنهم میشود و غالب زنان در ماهی یک مرتبه
می بینند و اقل آن سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز مستمراً خون ببینند
حتی شبهای وسط پس هرگاه مستمر نباشد حیض نیست بلی فترات یسیره در بین ضرر

علی ترک احتیاط نشود (ض ع)

ندارد و مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق در ده
روز حیض نمیدانند لکن احوط در آن مراعات احتیاط است بجمع مابین تروک حائض و
اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهره و
تروک حائض و شرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از یأس باشد پس خون
پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و خون ببیند
بصفات حیض آن علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از
شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض با حمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد
و اقل پاکی مابین دو حیض ده روز است و اکثر آن حدی ندارد و هرگاه خون حیض مشتبه
شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد
اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا
ذات العاده است یا غیر ذات العاده و ذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوی
خون ببیند پس هرگاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العاده وقتیه و
عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون ببیند از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه
دوم نیز بهمین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العاده
وقتیه میگویند مثل آنکه در یک ماه از اول آن تا پنج ببیند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلاً
و اگر در عدد مثل هم باشند و در وقت مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و غیر ذات
العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیضی است که دیده یا مضطربه یعنی مکرر خون
دیده ولکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا در عدد
یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یا هر دو و بدانکه ذات العاده
وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون ببیند بمجرد دیدن
آنرا حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده
و اگر کمتر شد نماز و روزه را که ترک کرده قضا کند و اما ذات العاده عددیه تنها و همچنین
هر سه قسم غیر ذات العاده هرگاه خون ببیند پس اگر بصفات حیض است حیض قرار
دهند مثل ذات العاده وقتیه و الا احتیاط کند بجمع مابین اعمال مستحاضه و تروک

حائض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند و الا استحاضه و بدانکه
هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده روز تجاوز نکرد و کمتر از
سه روز نشد تمام آن حیض است هرچند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد
عادت کرد مستحب است ترک عبادت کند مادام که میبیند تا ده روز پس اگر به ده یا کمتر منقطع
شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد و باقی را
که ترک عبادت کرده است قضا کند و اما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه
باشد یا ذات العاده وقتیه هرگاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض است و اگر
تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع میکنند در تمیز بصفات حیض هرگاه خونها مختلف
باشند پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض
قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و اگر مختلف نباشد یا با اختلاف آنچه بصفات
حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کند در عدد حیض بخویشان خود اگر همه
مثل هم باشند و اگر خویشان نداشته باشد یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است علی
مابین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند زیادتر یا کمتر از آن است یا هفت روز را
بهمین شرط و فرق نیست مابین آنکه در یک ماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز
یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العاده وقتیه نیز اقوی تخییر مابین اعداد مذکوره است
هرچند احوط اختیار هفت است و همچنین در ناسیة العدد و اما اگر ناسیة الوقت باشد
پس رجوع بصفات و با عدم آن بهتر اینستکه عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد
هرچند اقوی تخییر است در قرار دادن عدد را مابین تمام ایام و اگر ناسیة الوقت و العدد باشد
من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است و من حیث العدد مثل ناسیة العدد و در اینجا
چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا
چهار روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هرچند احتمال بدهد
یا مظنه داشته باشد که عود میکند و اگر عود کرد و به ده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را
جاری کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی بین احتیاط کند بجمع مابین احکام طاهره و
حائض پس روزه هائیکه گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد بعد ششم و تجاوز کرد از ده روز

علی
دو روز یا ده
از سه روز یا
ده روز در جمیع
فروض جمع بین
وظائف کند علی
الأحوط
ضع

تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی مابین احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است **مسئله دوم** هرگاه شک کند در انقطاع و عدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده بخون نیست پاک شده است از حیض و اگر آلوده است باقی است و اگر بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح نیست هرچند معلوم شود که پاک بوده مگر آنکه قصد قربت از او متمشی شده باشد و معلوم شود پاک بودن او در حال غسل **مسئله سیم** هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر تجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده بیشتر نیست طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کند و اگر متجاوز است هر یک از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هرچند محتمل است تخییر را و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرایط حیض در هر دو و مابین آن دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو حیض است **مسئله چهارم** هرگاه مابین دو خون که هر دو بصفت و شرایط حیض است ده روز یا زیادتر خون بصفت استحاضه ببیند یا طرفین را حیض قرار دهد و وسط را اگر بصفت استحاضه است استحاضه **مسئله پنجم** هرگاه پیش از عادت خون ببیند بصفت حیض و در عادت ببیند بصفت استحاضه و مجموع بیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرگاه عادت متعارفه باشد و اما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو خون مراعات احتیاط کند و همچنین هرگاه در عادت ببیند بصفت استحاضه و بعد از عادت هم ببیند لکن بصفت حیض و مجموع بیش از ده روز باشد بلی هرگاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد **مسئله ششم** در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی هرگاه سه روز و دو شب که در وسط است خون ببیند اقل حیض محقق شده است و همچنین است در اکثر حیض شب اول و آخر خارج است و کذا در اقل طهر که ده روز است

ع۱ بلکه مطلقا ض ع

ع۲ با مراعات صفات والا جمع بین وظائف نماید ض ع

ع۳ در غیر عادت در مثل مقام با فقد صفات حیض حکم بحیضیت مشکل است ض ع

و احکام حائض چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب باشد و چه مستحب دوم روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجب را باید قضا نماید سیم طواف واجب از او صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است از آن لکن هرگاه جهلا یا نسیانا داخل شود و طواف کند صحیح است و محرمات حائض مثل محرمات جنب است و علاوه حرام است وطی کردن در قبل مادامیکه خون او باقیست و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جائز است اگرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب از وطی در دبر است نیز و هرگاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هرچند کنیز غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است و آن هیجده نخود طلای مسکوک است در اول حیض و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خودش سه مد گندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یک مد و همچنین طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هرگاه زوج غائب باشد یا زوجه غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاک شدن از حیض صحیح است هرچند غسل نکرده باشد و کیفیت غسل حیض ترتیبا و ارتماسا مثل غسل جنابت لکن کافی از وضو نیست پس باید از برای مثل نماز وضو هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن و بهتر پیش بودن آنست و همچنین است غسل نفاس و استحاضه و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه **فصل سیم** در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونیست که وقت زائیدن زنان میاید و اکثر آن ده روز است و از برای اقل آن حدی نیست و نفساء ذات العاده بقدر عادت او است و اگر تجاوز کند از عادت او و بر ده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است و تتمه استحاضه اگرچه احوط در آن تتمه جمع است میان تروک نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است و اگر اصلا در بین ده روز خون نبیند حکم نفاس ندارد و اگر یک روز خون دید و قطع شد همان یک روز نفاس است و اگر روز اول دید و روز پنجم هم مثلا دید و قطع شد آن دو روز نفاس است و در آن سه روز پاکی احتیاط کند بجمع مابین احکام نفساء و طاهره و همچنین هرگاه اول و دهم یا نهم یا هشتم مثلا ببیند ایام طرفین خون نفاس است و در پاکی مابین احتیاط کند و آنچه بر حائض حرام و واجب است بر نفساء نیز چنین است **فصل چهارم** در غسل استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره

ع۱ قوة خالی از تامل نیست ضیاء عراقی

ع۲ اطلاقش خالی از اشکال نیست ض ع

ع۳ عموم حکم خالی از نظر نیست ض ع

قلیله آنستکه کهنه یا پنبه را که در فرج میگذارد خون بان برسد ولکن از انتمام فرا نگیرد و متوسطه
آنستکه خون در پنبه فرو رود و ازان نگذرد و کثیره آنستکه از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد
و در قسم اوّل غسل واجب نیست بلی برای هر یک نمازی چه فریضه و چه نافله یک وضو لازم است
و در قسم دوّم برای نماز صبح یک غسل علاوه کند و امّا اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود
برای نماز ظهر و عصر یک غسل علاوه کند بنا بر اقوی و همچنین است هرگاه بعد از نماز ظهر و
قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء متوسّطه شود
و امّا در قسم سیّم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای
مغرب و عشاء اگر جمع کند مابین ظهرین و عشائین و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد بین واجبات
برای هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط آنستکه بعد از غسل و وضو نماز را تاخیر ننماید و
اهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرّر نشود بان و بهتر اینستکه
وضو را بر غسل مقدّم بدارد و جائز است وطی نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلوتیه را
بجا آورد **فصل پنجم** در غسل و سایر احکام اموات است و دران پنج مبحث است
مبحث اوّل در احکام حال احتضار است بدانکه واجبست دران حال محتضر را بر پشت
بخوابانند پای او را بقبله نمایند و مستحبست شهادتین و اقرار بائمّهٔ طاهرین علیهم السلام و
کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را برهم گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را
اعلام کنند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت احتمال اشتباه موت او
که واجبست تاخیر آن تا یقین بموت او و مکروهست که حائض و جنب دران حال حاضر باشند
مبحث دوّم در غسل دادن میّت و دران چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه
غسل میّت واجب کفائیست که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه یک نفر بعمل آورد از دیگران
ساقط است و اولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیر زن اولیا بان اولی بمیراث
اگر وصیّت نکرده باشد که شخص معیّنی او را غسل دهد و الّا وصی مقدّم است بر آنها علی الاقوی
و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچ یک نباشد حاکم شرع مقدّم است بر غیر و
بعد از او عدول مؤمنین و تمام آنچه ذکر شد در تکفین و نماز بر میّت و دفن او نیز جاری است
فصل دوّم در شرائط غسل دهنده و آن چند چیز است اوّل آنکه اثنی عشری باشد دوّم

بعضی مشکل است غفر له

مماثلت با میّت در مرد بودن و زن بودن پس جائز نیست زن مرد را غسل دهد اگرچه از محارم
او باشد علی الاحوط مگر در حال ضرورت و همچنین عکس آن لکن در غیر محارم مطلقا جائز نیست
بلی جائز است در حال اختیار زن را شوهرش غسل دهد و بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت
اوست اگرچه اقوی جواز آنست با کراهت و همچنین کنیز را مولای او و احوط ترک غسل دادن
کنیز است مولایش را و جائز است پسر سه ساله یا کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد
غسل دهد **فصل سیّم** در احکام آن بدانکه واجبست ازاله نجاست از میّت پیش
از غسل و کافیست شستن هر عضوی پیش از شروع در غسل آن اگرچه احوط تطهیر تمام
بدن اوست قبل از شروع در غسل او و واجبست پوشانیدن عورت او را از نامحرم و احوط
آنستکه میّت را در حال غسل مثل محتضر یا بقبله بخوابانند **فصل چهارم** در کیفیّت
غسل دادن او بدانکه واجبست میّت را سه غسل بدهند بترتیب اوّل بآبیکه در آن سدر
باشد دوّم بآبیکه در آن کافور باشد سیّم بآب خالص و احوط غسل دادن میّت است در
هر یک از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت و شرط است در هر یکی از اغسال
نیّت کردن مقارن شروع در آنها و اگر هیچ آب میسّر نشود سه تیمّم بدهند میّت را بقصد هر
یک از آن سه غسل علی الاحوط و در تیمّم سیّم قصد ما فی الذمّه نماید و احکام تیمّم خواهد
آمد و تیمّم را بدست خود بعمل آورد و در نزد بدست میّت **فصل پنجم** در احکام بعد از غسل
بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح کردن هفت موضع سجود او است بکافور و
کافیست بقدر مسمّی و مستحبست مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت سیّد الشهداء علیه السلام
بلی اگر میّت محرم باشد کافور بلکه مطلقا بوی خوش را نزدیک او نبرند در غسل و در تحنیط
مبحث سیّم در تکفین است واجبست کفن نمودن میّت را بسه پارچه آن پیراهن و لنگ
و لفافه است که از سر تا سوی میگویند و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را
بپوشاند و افضل تا بقدم بودن آنست و در لنگ آنکه ما بین ناف و زانو را فرا گیرد و افضل آنکه
ما بین سینه و قدم او را فرا گیرد و در لفافه آنکه طولا انقدر بلند باشد که در و سر او را توان بست
و عرضا انقدر باشد که بر یکدیگر بپیچند و لنگ را مقدّم بر پیراهن و پیراهن را مقدّم بر لفافه
ببندد و معتبر است در کفن چند شرط اوّل مباح بودن آن دوّم نجس نبودن آن سیّم جزو

حریر نبودن ان چهارم پوست نبودن ان اکرچه از ماکول اللحم ومذکی باشد بلکه احوط انستکه
از مو وکرک ماکول اللحم نباشد وکفن زن بر شوهر است مکر انکه شوهر فقیر باشد وکفن
واجب بیرون میرود از اصل مال میت اکرچه میت مدیون باشد و مستحب مؤکد است کذاردن
دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان والا اولی سدر و بعد از ان بید یا انار واکر هیچکدام
ممکن نشد هر چوب تری کافیست و تربت شهادتین واسماء ائمه را براو بنویسند **مبحث**
چهارم در نماز براوست بدانکه واجبست کفایة نماز بر هر میت مسلمانی اکرچه مرتکب
کبائر بوده باشد حتی طفلیکه شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش ساله
مستحبست وجایز نیست نماز بر کافر و شرطست در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلی
وبلوغ شرط صحت نیست واز طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان از سائر مکلفین
وجایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی وچه بجماعت وکیفیت نماز انستکه
نیت کند و پنج تکبیر بکوید و بعد از تکبیر اول شهادتین بکوید وبهتر انستکه بکوید اشهد
أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق
بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد وال او بفرستد وبهتر
انستکه بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد کافضل ما صلیت
وبارکت وترحمت علی ابراهیم وال ابراهیم انك حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین و بعد از تکبیر
سیم دعا از برای مؤمنین نماید وبهتر انکه بکوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انك
مجیب الدعوات انك علی کل شیء قدیر و بعد از تکبیر چهارم دعا بر میت نماید وبهتر
انکه بکوید اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول
به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندك فی اعلی
علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتك یا ارحم الراحمین بعد
بکوید الله اکبر واکر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیتست مؤنث بیاورد ودر نماز

میت شرطست نیت و قیام و قبله و بودن سر میت بسمت یمین نماز کذار اکرچه بجهت
طول صف جماعت بالفعل بطرف یمین او نباشد واکر میت را عکس کذارده باشند نماز
باطل است چنانچه شرطست بر پشت خوابانیدن میت را دران حال واکر در نماز میت
صفوف متعدده باشد وهمه فرادی نماز کنند ضرر ندارد **مبحث پنجم** در دفن میت
بدانکه واجبست دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان نمایند او را در خاك بقدریکه
محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و واجبست واینکه بر دست راست
ورو بقبله بخوابانند وحرام است نبش قبر نمودن مکر در بعض مقامات که در کتب مبسوطه
مسطور است و بجهة بیرون اوردن میت ونقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه
حرام است سیلی بر صورت زدن وخراشیدن ان وکندن وچیدن مو چه در موت اقارب
وچه غیر انها وهمچنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر وبدانکه استخوان میت را
اکر در کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد وبدانکه مستحبست نماز لیلة الدفن وان دو رکعت
در رکعت اولی بعد از حمد ایة الکرسی بخواند ودر رکعت دویم بعد از حمد ولی انستکه ده
مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد
وابعث ثوابها الی قبر فلان واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند **فصل ششم**
در غسل مس میت بدانکه واجبست غسل نمودن برای کسیکه ببدن خود مس کرده باشد میت را
بعد از سرد شدن وپیش از غسل دادن او اکرچه مس کند دندان وناخن او را علی الاحوط
فصل هفتم در اغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب مبسوطه
مسطور است وغسل جمعه مستحب مؤکد است واکر خوف داشته باشد که روز جمعه
اب بدست او نیاید تقدیم ان روز پنجشنبه جایز است واکر روز جمعه اب بدست اورد
نیز بجا اورد و وقت ان تا ظهر جمعه است وتا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا اورد
وقضاء ان تا غروب روز شنبه جایز است **فصل هشتم** در تیمم است بدانکه مشروع
میشود تیمم در نه مقام اول نیافتن اب بقدریکه کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن
اکر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی از ان اب باشد اکر ممکن شود تفحص کند خود یا
نائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پرتاب ودر بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب

باحملوله جنبه خالی از تامل نیست ضیاء عراقی

در چهار سمت و هرگاه وقت تنگ باشد با ترک تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعت
وقت تیمم کند بدون تفحص که باطلست مگر انکه در واقع اب نبوده که بر فرض تفحص نمییافت
و در این صورت با فرض تمکن از قصد قربه بغفلت و بخوان تیمم او صحیح است بنا بر اقوی دوم
انکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتد به هرگاه بخواهد باب برسد سیم ترس ضرر از
استعمال اب مثل ناخوشی و امثال ان چه بترسد از حدوث ان یا از طول کشیدن یا شدت
ان هرگاه تکلیف جبیره نباشد چهارم ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم
بسبب استعمال اب پنجم انکه هرگاه طلب کند از کسیکه اب باو ببخشد یا بفروشد بر او
منت گذارده شود که نتواند تحمل او و اینها بعادهٔ ششم توقف داشتن تحصیل اب است
بر دادن جمیع انچه در نزد او هست یا قدریکه ضرر بحال او برساند بخلاف انکه ضرر بحال او
نباشد اگرچه بقیمت گزاف باشد که واجبست بدهد هفتم تنگی وقتست از طلب کردن
اب هشتم تنگی وقتست از استعمال اب نهم واجب بودن استعمال اب موجود در دفع خبث
و احوط در این صورت انستکه اول استعمال اب کند بعد تیمم نماید و انچه بان تیمم کرده
میشود چند چیز است اول خاک خالص دوم سنگ سیم ریگ چهارم زمین گچ قبل از پختن
و این چهار در یک مرتبه است اگرچه احوط حتی المقدور خاک است و اگر اینها نباشد
تیمم کند بچیزیکه در ان غبار باشد هرگاه ممکن نشود بتکانیدن غبار او جمع شود و الا
لازم است و اگر انهم نباشد گل اگر نتواند ان را بخشکاند و الا لازم است و اگر انهم نباشد
اقوی سقوط نماز و قضاء ان میباشد اگرچه احوط اتیان بنماز بی وضو میباشد نیز و
حقیقت تیمم سه چیز است اول زدن دو کف دست است باهم بر زمین یکدفعه اگرچه بدل
از غسل باشد بنا بر اقوی هرچند احوط در ان دو دفعه زدنست یکدفعه برای مسح پیشانی
و دیگری برای مسح یدین دوم مسح کردن بدو کف دست باهم تمام پیشانی و جبینین را از رستنگاه
مو تا دو ابرو و طرف بالای دماغ با مراعات الاعلی فالاعلی عرفا و ضرور داشتن انفراج معلوم
نیست و لازم نیست اجراء هر یک بر محل اگرچه احوطست سیم مسح کردن تمام پشت دست
راست را از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از ان پشت دست چپ را باید
راست و شرائط صحت تیمم یازده چیز است اول تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضو دوم

مباح بودن انچه بان تیمم میکند مگر انکه مجبور باشد سیم پاک بودن انچه بان تیمم میکند و
ممزوج بغیر ان نباشد که از خاک بودن مثلا بیرون رود و اگر مشتبه باشد بشبهه محصوره
بهر دو تیمم کند چهارم پاک بودن اعضاء تیمم پنجم زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح
ششم نیت بتفصیلیکه در وضو گذشت هفتم ابتداء از اعلی فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه
ذکر شد نهم موالات عرفی دهم مباشرت که خود تیمم کند با امکان یازدهم انکه تیمم
بعد از دخول وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر داشته
باشد یا نه اگرچه تاخیر تا اخر وقت اگر امید رفع عذر داشته باشد احوطست بلی با قطع بان
تاخیر متعین است و هرگاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت ان اکتفا میکند بان برای نماز دیگر
در وقت ان اگر عذر باعث تیمم باقی باشد و هرگاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال اب مثلا
برای نمازی تیمم کرد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر ان عذر باقی
باشد وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضو اگر از انهم معذور است علی الاقوی یا دامیکه عذر ثابت
بانیست اگرچه احوط در صورت تمکن از وضو جمع است مابین ان و تیمم بدل از غسل و در
صورت معذور بودن از وضو یک تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط از ان دو تیمم است
یکی بدل از وضو و یکی بدل از غسل **مقصد چهارم** در طهارت از خبث میباشد و
در ان چند مبحث است **مبحث اول** در نجاسات است و ان دوازده چیز است اول و دوم
بول و فضلهٔ انسان و هر حیوانیکه حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده
علی الاقوی اگرچه احوط اجتناب از پرنده است نیز خصوص از بول شب پره سیم منی است
از هر حیوان صاحب خون جهنده چهارم میته و اجزاء ان که در سابق حیوة داشته باشد
از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن پاک میشود و هرگاه
مس کند ان را قبل از غسل دادن ان غسل مس میت واجب میشود اگرچه بدون رطوبت مس
شود و همچنین نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط انکه روح در ان حلول
کرده باشد لکن اجزاء صغار یکه از انسان جدا میشود مثل پوست لب و امثال ان پاکست
پنجم خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر انچه باقی میماند در اجزاء
حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف ان بیرون رفته که طاهر است و احوط اجتناب

از خونیستکه در عضوی باشد که حرام است خوردن ان مثل سپرز وخون بدر زده نهم اکر
بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بروی ان هستهمان زرده نجس است وسفیده ان
پاکست ششم وهفتم وهشتم سك وخوك صحرائی وکافر باقسام انها واجزاء انها
اکرچه روح در انها حلول نکرده باشد نهم شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان
باشد واب انکور یکه جوشیده وهنوز ثلثان نشده اکر مسکر نباشد اکرچه حرام است
خوردن ان مادامیکه ثلثان نشده باشد ولی اقوی انستکه نجس نیست هرچند احتیاط خوبست
واما اب موېز وخرما بجوشیدن نه نجس میشود ونه حرام دهم فقاع که از جو کرفته باشند
والا حرمت ونجاستان معلوم نیست اکر مسکر نباشد یازدهم عرق جنب از حرام
دوازدهم عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء ان بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط
مبحث دویم بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز اوّل علم بان دویم خبر دادن
ذو الید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر احوط ومظنه وشك کفایت نمیکند
مکر در رطوبت مشتبهیکه بعد از بول یا خروج منی وقبل از استبراء خارج میشود چنانچه
ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذو الید ومظنه اکرچه بقول عدل
واحد باشد علی الاحوط کفایت نمیکند **مبحث سیم** در احکام نجاسات است
بدانکه شرطست در صحت نماز در حال اختیار پاك بودن ظاهر بدن ومو وناخن ونحو ان و
لباس مصلی که ما تتم فیه الصلوة باشد وهمچنین است انچه همراه نمازکذار است اکرچه بان
ستر نکرده باشد ولی بد مثل عرقچین وبند زیر جامه وجوراب وامثال انها که بتنهائی نمیتوان
ستر عورت بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد وهمچنین
خون قروح وجروح تا زمانیکه خوب نشده وتطهیر بدن یا لباس از ان یا تبدیل انکه نوعاً
مشقت دارد معفو است در نماز اکرچه زیاد باشد وهمچنین خون حجامت وفصد وهر زخمی
بلکه بواسیر نیز چه در باطن باشد یا ظاهر اکرچه احوط اجتناب از ان است وهمچنین معفو است
نماز کردن با خون غیر قروح وجروح اکر کمتر از درهم باشد مکر خون حیض ونفاس واستحاضه
ونجس العین ومیته که از انها معفو نیست بلکه احوط در خون غیر ماکول اللحم غیر از انسان نیز
اجتناب است **مبحث چهارم** در مطهرات است وان چند چیز است اوّل اب است

ع۱ بلکه مطلقا ضیاء عراقی
ع۲ شرایط نشود ع

وان یا مطلق است که بدون قید از اب میکویند یا مضاف است مثل کلاب واب قند واب هندوانه
ورفع حدث وازاله خبث بان نمیشود وبملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده از
کر باشد بشرط انکه نجس اعلی یا مساوی با ان باشد واکر موضع ملاقات اسفل باشد
مثل انکه از کلاب پاش کلاب بر دست کافری بریزند پس نجاست ان سرایت نمیکند بالا
واب مطلق پنج قسم است اوّل اب باران دویم اب جاری سیم اب چاه چهارم اب
ایستاده که بقدر کر یا زیاده از ان باشد پنجم ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه اب باران
در حال باریدن در حکم اب جاریست اکرچه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست
با عدم تغییر بنجاست وپاك میکند اب متنجس وغیر ابرا از زمین وجامه وفرش واکر متنجس
باشد بباریدن بر ان بعد از زوال عین نجاست وتعدد دو عصر در ان لازم نیست
واما اب جاری وان ابیستکه بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه
طعم یا رنك یا بوی ان بنجاست متغیر نشود وبا تغییر یکی از انها نجس است واب نجس غیر
متغیر یا متغیریکه تغییر ان زائل شده باشد بمجرد اتصال باب جاری یا کر پاك میشود
واما اب چاه پس اقوی انستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد وواجب
نیست بواسطه افتادن چیزی در ان چیزی از اب ان کشیدن ولی مستحبست وتفصیل ان
در رساله مبسوطه مسطور است ولی اکر بنجاست اب چاه متغیر شود نجس میشود وتطهیر
ان بکشیدن مقدار یستکه تغیر از زائل کند واما اب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن
شصت وچهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی وبحسب مساحت سه وجب ونیم عرض در
سه وجب ونیم طول در سه وجب ونیم عمق که حاصل ضرب انها در یکدیکر چهل وسه
الا ثمن وجب است پس چنین ابی بملاقات نجاست نجس نمیشود واما اب ایستاده کمتر از کر
پس بملاقات نجاست نجس میشود واکر استعمال شود در رفع خبث پس در غساله مزیله عین
نجس است اکرچه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است مکر غساله
استنجا که ان پاکست بشرط انکه عین نجاست در ان نباشد ومتغیر بان نشده باشد و
نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدیکه نصدق استنجا بر ان نشود ونجاست خارجه
بان نرسیده باشد ودر تطهیر متنجس از بول یا اب قلیل معتبر است شستن ان دو مرتبه

ع۱ بلکه مطلقا مع عدم سکون اب ضیاء عراقی
ع۲ که بجوشد یا نجوشد ض ع
ع۳ یا امتزاج بهما ض ع
ع۴ بلکه بیرون کشیدن مجموعه ام اکتفا میتوان نمود ض ع
ع۵ واقوی ض ع

چه لباس باشد چه غیر ان وکفایت میکند در بول صبی شیرخواریکه غذاخور نشده باشد یکمرتبه اب براو بریزند که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول اقوی کفایت یکمرتبه است بعد از زوال عین اگرچه احوط دو مرتبه است و در چیزهائیکه فشرده میشود معتبر است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود باب از هر نجاستی مگر در ولوغ سگ که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاک مالی نمایند و بعد از ان دو مرتبه دیگر باب خالص پاک انرا بشویند و بهتر این است که اول بخاک خشک خاک مالی کنند و بعد از ان قدری اب در ان کرده گل مالی کنند و بعد از ان دو مرتبه باب بشویند و مکرر ولوغ خوک و مردن موش صحرائی در ان که بنا بر اقوی هفت مرتبه انرا بشویند و احوط در خوک اول خاک مالیدنست نیز و در تطهیر باب کثیر و جاری یکمرتبه کافیست مطلقا بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاک مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز دویم زمین که پاک و خشک باشد و ان پاک میکند براه رفتن یا مالیدن بر ان کف پا و ته کفش و امثال انرا بعد از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست ان حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم افتابست و ان پاک میکند دو چیزرا هرگاه بتابیدن انرا بخشکاند بعد از زایل شدن عین نجاست اول زمین و انچه غیر منقول باشد مثل عمارات و الات متصله بان و انچه در ان نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها و میوه‌های ان وگیاهها اگرچه دانست و ظرفهائیکه در زمین بنا گذارده شده و امثال ان دویم حصیر و بوریا که پاک میشود بتابش افتاب به پشت طرفین ان هر دو طرف ان چهارم مستحیل شدن نجس بچیز پاک مثل مبدل شدن شراب بسرکه و خاکستر شدن عین نجاست پنجم انتقالست مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال ان رفته و جزء بدن ان محسوب شود ششم اسلام هفتم تبعیت و ان در چند جا ثابت است اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاک میشود پدر مسلمان شود یا مادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن ان بسرکه سیم تخته که میت را بر ان غسل میدهند و همچنین خرقه که بر روی عورت در حال غسل نهادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاک میشود و در غیر دست از سایر بدن و لباس غسل دهنده تامل است احوط شستن است و همچنین پاک شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سایر الات نزح هرگاه چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست احوط اجتنابست هشتم غایب شدن مسلمان پس حکم میشود بپاکی بدن یا جامه و فرش و ظرف و انچه از توابع اوست هرگاه عالم بنجاست ان بوده و احتمال

عله احوط دو مرتبه است ض ع

علم در ذکر تعدد و غسل دو مره اولی ترک احتیاط نشود ض ع

عث در عموم حکم تامل است ض ع

عث خالی از تامل نیست ض ع

عث بنا بر مشهور پاک ض ع

تطهیر ان داده شود و استعمال کند انرا فیما یشترط فیه الطهاره نهم زایل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ و گوش و چشم و فرج و امثال ان و همچنین از ظاهر بدن هر حیوان و همچنین از مخرج غایط با فرض عدم تعدی بسنگ یا کهنه و نحو ان از چیزهائی که زایل میکند عین نجاست را بشرط انکه پاک باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاحوط اگرچه اقوی کفایت جسم واحد ذوالجهات است و هرگاه بسه عدد پاک نشد علاوه کند تا زایل شود و اقوی حصول طهارتست با استنجاء با استخوان و سرگین پاک اگرچه حرام است چنانچه حرام است استنجا بانچه محترم است در شریعت دهم استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداریکه از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء اوست بانچه منصوص است که پاک میکند بول و فضله ان را یازدهم بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاک میکند خونی را که باقی ماند لکن خوردن ان خون حرام است دوازدهم جدا شدن غساله و ان پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن

مطلب دویم

در اقسام نمازهای واجبست بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است اول نماز یومیه پنجگانه دویم نماز ایات سیم نماز طواف واجب چهارم انچه بنذر و عهد و یمین و اجاره واجب میشود پنجم نماز والدین که از انها فوت شده باشد از روی عذر که بر ولد اکبر واجب است ششم نماز جمعه که واجب تخییری است مابین ان و نماز ظهر روز جمعه بنا بر اقوی هفتم نماز بر میت و نمازهای مستحبی بسیار است ولکن اقتصار میشود بنوافل یومیه و ان هشت رکعت نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از عصر میخواند و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند و دو رکعت نافله عشاء که انرا وتیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند و ایستاده نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب که وقت ان بعد از نصف شب است و هرچه بصبح نزدیکتر بجا اورد بهتر است و دو رکعت نماز شفع که بعد از نماز شب میخواند و یک رکعت نماز وتر است که بعد از شفع میخواند و مستحب است در ان خواندن سوره توحید سه مرتبه و معوذتین هر کدام یک مرتبه و مستحب است در ان قنوت و بهتر این است بعد از دعای فرج که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ

قوه خالی از اشکال نیست ض ع

عل محل تامل است ض ع

عس قصد وجوب تخییری خالی از اشکال نیست اگرچه مقصد نماز ظهر است ض ع

الْعَظِيمِ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه
مرده بآنکه بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ واسم مومنی را ذکر کند بعد از آن هفتاد مرتبه بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
رَبِّي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ وبعد از آن هفت مرتبه بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَاِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ وهفت مرتبه هٰذَا
مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ وبگوید رَبِّ اَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبِئْسَ مَا صَنَعْتُ وَهٰذِهِ يَدَايَ
جَزَاءً بِمَا كَسَبَتْ وَهٰذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةٌ لِمَا اَتَيْتُ فَهَا اَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضَا
حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا اَعُودُ وسیصد مرتبه بگوید العفو ودو رکعت نافلهٔ صبح است قبل از
نماز صبح بجا آورد وجائز است قبل از فجر بجا آورد واکتفا بحمد تنها میتوان کرد بدون سوره و قنوت
وجائز است که بعض نوافل را بجا آورد وبعضی را ترک کند ولکن تا بتواند ترک نکند وهر نماز یکه در
سفر قصر میکند نافلهٔ آن نماز ساقط است مثل ظهر وعصر وعشاء ولکن نوافل دیگر ساقط نیست
واما احکام نماز پس در آن چند مبحث است **مبحث اول** در مقدمات نماز وآن چند چیز است
اول وقت شناختن واول وقت ظهر زوال آفتاب است از دائرهٔ نصف النهار تا بقدر اداء نماز عصر
بغروب شرعی باند ودوقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است از زوال تا غروب شرعی ووقت نماز مغرب
اول وقت غروب شرعیست یعنی زوال حمره از طرف شرقی تا مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب مانده
واولی آن است که تاخیر نکند از غروب شفق که آخر وقت فضیلت است وهر گاه عصیانا یا نسیانا
یا جهلا از نصف شب نماز مغرب وعشا تاخیر افتاد تا قبل از طلوع فجر واجب است بجا آورد ولی
نیت اداء وقضا نکند ووقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است
تا طلوع آفتاب وآخر وقت فضیلت آن طلوع حمرهٔ مشرقیه است ودر اینجا چند مسئله است
مسئلهٔ تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بظن نکند بلی شهادت عدلین
معتبر است وبعید نیست جواز اعتماد بر اذان یک عادل عارف بوقت ولی اولی آن است صبر کند
تا یقین حاصل نماید وهر گاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول
وقت بوده اعاده کند واگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگرچه قبل از سلام باشد
اعاده لازم نیست **مسئلهٔ** اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیانا
پس اگر متذکر شود در حالیکه مقارن باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید واگر بعد از

٨
بجا آورد دو از این
نوافل را مرتبه و
رکعت پیش از سلام
صح

فراغ باشد مجزی است وبعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد وبا تقدیم عصر اقوی جواز عدول است
بعد از فراغ آن نیز واحوط در این صورت اتیان بنماز دوم است بقصد ما فی الذمه بدون تعیین ظهر
وعصر **مسئلهٔ** جائز نیست تاخیر نماز از وقت وواجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی
هر گاه عصیانا یا نسیانا تا وقتی انداخت تا آنکه بمقدار یک رکعت با آخر وقت ماند واجب است
مبادرت بنماز واقوی آن است در این صورت نیز نیت اداء است **مسئلهٔ** جائز است اتیان
بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی **دوم** از مقدمات نماز قبله شناختن است
بدانکه واجب است نمازهای واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی
نیز بلی چون نماز مندوب را سفرا وحضرا جائز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال
در آن معتبر نیست ومراد بقبله آن مکانیست که کعبه در آن واقع است ومحاذی آن از تخوم ارض تا
آسمان تمام قبله است ومحاذات عرفی کافی نیست ودر اینجا دو مسئله است **مسئلهٔ** واجب است
تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان وفرقی نیست ما بین مکه وبلاد بعیده وهر گاه ممکن نباشد تعیین
آن بیقین واجب است تحصیل مظنه آن الاحری فالاحری وعلامتیکه معتبر شده برای تشخیص
قبلهٔ بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است وجائز است اعتماد نمودن بقبلهٔ بلاد مسلمین
مادامیکه خطاء آن ظاهر نشود وهر گاه بدخول ممکن نشود تعیین قبله علما وظنا واجب است نماز را
چهار مرتبه بچهار جهت بجا آورد اگر وقت موسع باشد واگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت
گنجایش دارد بجا آورد اگرچه یک مرتبه باشد بهر جهت که بجا آورد تکلیف نیست **مسئلهٔ** هر گاه بعد از تحری
قبله نماز کند ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نماز را اعاده نماید
اگر وقت باقی باشد وقضا کند اگر وقت باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ
او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند واگر باقی نیست احوط قضاء آن است واگر معلوم شود از قبله
منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در اثناء نماز بر آن مطلع شود فورا
رو بقبله کند ونماز را تمام کند ونمازش صحیح است واگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید بآن
سیم از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن ولباس است از نجاست غیر ما لا یدرکه الطرف مما عفی عنه است و
همچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت **چهارم** از مقدمات مباح بودن مکان
نماز وپست وبلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکمتر از یک خشت ودر اینجا چند مسئله

عـه
قوله احتیاط اشد
البته (ضیاء الدین)
عـه
خصوصا اگر جاهل
واقع باشد
ضیاء
عـه
در صورت جهل
تأمل نیست
ضیاء
عـه
مسئله خالی از
تأمل نیست
ض ع
عـه
اگر انحراف مزبور
در خلال افعال
باشد نه در حال
انتها والاقوی
احتیاط اعاده
نماز نماید
ض ع

مسئلهٔ واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست بلکه باید نماز
باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هرگاه
زمینی در اجاره کسی است اذن مستاجر معتبر است مسئلهٔ واجب است تمام مکان نماز پاک
باشد از نجاستیکه ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشک باشد و نجاست
آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند
خشک باشد بلی مستحب است تمام مکان پاک باشد مسئلهٔ احوط آنستکه مرد و زن پهلوی
یکدیگر نماز نخوانند و همچنین زن پیش و مرد در عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز
و صحت نماز هر دو میباشد با کراهت و فرقی نیست مابین زن محرم و غیر آن و کراهت مرتفع میشود
ببودن حائلیکه مانع دیدن باشد یا بفصل میان ایشان بقدر ده ذراع دست مسئلهٔ مستحب است
نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار
نماز و در روایت دیگر هزار هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر است
با ده هزار نماز و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع
برابر صد نماز و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است
و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معادلست با ثواب دویست هزار نماز و لیکن مستحب است
زن نماز را در خانه بخواند که افضل است از مسجد بلکه افضل در صندوق خانه که پستو و طاقچه است
مسئلهٔ مکروهست نماز خواندن در حمام بلکه در جامه کن هم اولی ترک است و مکروه است
نماز در کشتی اگر بتواند بیرون آن نماز کند و همچنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص
زن یا چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و
همچنین مکروهست نماز در خانه که مست کننده یا سگ یا صورت در آن باشد و مکروهست نماز
در قبرستان مسئلهٔ مستحبست برابر مصلی ستره باشد و مراد از آن دیواری یا حائلی است که میان
مصلی و آن بیش از دو یا سه ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است پنجم از مقدمات
نماز پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دبر و بیضتان است و عورت زن در نماز جمیع
بدنست مگر روی و دو دست تا مچ دو دست و دو پا تا ساق و لکن در کنیز و صبیه نابالغه پوشانیدن
سر و گردن واجب نیست و باید لباس نماز گذار غصبی نباشد و از پوست میته نباشد و از اجزاء

حرام

باعراضات شرائط والاجازه نیست ض ع

حرام گوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام گوشت بغیر ذکاه او نباشد بلی جائز است نماز کردن با پوست
خز و سنجاب و کرک آنها و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد و طلا باف نباشد چه در حال
نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جائز نیست از
برای ایشان مطلقا و اما برای زن جائز است امور مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد
پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار و در جنگ چنانچه جائز است سجاف جامه و حریر خالص
باشد اگر چه احوط آنست که زیاده از چهار انگشت نباشد و بدانکه هرگاه جوراب در پای نماز
گذار باشد که بپوشاند پشت پا و ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز آنست مبحث دویم
بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هر کدام از اَشْهَدُ اَنْ
لا اِلٰهَ اِلَّا الله وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة حَیَّ عَلَی الْفَلاح حَیَّ عَلٰی خَیْرِ
الْعَمَل اَللهُ اَکْبَر لا اِلٰهَ اِلَّا الله را دو مرتبه بگوید بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذانست
در فصول مگر آنکه دو مرتبه اَللهُ اَکْبَر از اول و یکمرتبه لا اِلٰهَ اِلَّا الله از آخر آن در آن نیست
و بعد از دو مرتبه حَیَّ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَل دو مرتبه بگوید قَدْ قامَتِ الصَّلٰوة و احوط عدم ترک اقامه
از برای مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در اقامه و اما ایستادن
و حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگر چه احوط است مبحث سیم در واجبات نماز است و
آن یازده است اول نیت و معتبر است در آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضو
گذشت و هرگاه در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا مردد شود در آن و چیزی از اجزاء نماز را
در آن حال بجا آورد و بعد منصرف شود دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و برگردد از همانجا نماز را تمام
کند نمازش صحیح است دویم تکبیرة الاحرام و آن گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح ادا
کند سیم قیام با قدرت و الا تکیه کند و با تعذر آن بنشیند و با عجز از نشستن بخوابد بر
پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر آن بر پهلوی چپ و با تعذر آن بر پشت بخوابد مثل
محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع رکنست و در حال قرائت واجب
غیر رکن و در حال قنوت مستحب است و واجب است در آن استقرار و عدم اعتماد با امکان چهارم
و پنجم قرائت حمد و یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مریض و مستعجل بجهت ضرورت و
تنگی وقت اکتفا میکنند بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا گفتن سبحان الله

علی بنحو یکه نماز معلق صدق کند و الا مورد تامل است ض ع

علی ترک احتیاط نشود ض ع

علی خالی از تامل نیست ض ع

علی ترک احتیاط بلکه ندارد انشاء الله ص ع

علی محل تامل است ض ع

هر بیست اشاره

والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یك دفعه علی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه
واجبات قرائت چند چیز است اول اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشد
و صدق قرائت عرف بکند دوم هیئت حرکت و سکون و تشدید را درست ادا کند سیم وقف بحرکت بلکه
وصل بسکون هم نکند علی الاحوط چهارم آنکه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید در اول حمد و سوره که جزء
آنها است مگر سوره برائة و لازم نیست تعیین سوره پیش از شروع در بسمله بلی هرگاه سوره معینه را
وقت گفتن آن قصد نمود همان سوره را بخواند اگر بخواهد سوره دیگر بخواند باید بسم الله اکتفا نکند
پنجم هر سوره خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند عدول کند
بسوره دیگر مگر سوره توحید و جحد را بلی اگر کلمه یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا
ششم آنکه سوره سجده واجبه را در نماز واجبی نخواند و در نافله جائز است و در آن بعد از قرائت آیه سجده
سجده کند و برخیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر گوش کند آیه سجده را یا سهوا بخواند بعد از
نماز سجده کند و احوط آن است که در نماز ایماء کند و نماز را تمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل
نماز است هفتم تمام قرائت و تسبیحات را بعمد ادر رکعات ایستاده با استقرار بجا آورد با امکان هشتم
آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و
عصر آهسته و در رکعت سیم و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات و مناط
در بلندی و آهستگی ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است و اما زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند
و در مواضع جهر مخیر است مگر آنکه اجنبی صوتش را بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند بخواند
در موضع اخفات نهم ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان اجزاء آنها دهم موالات و فاصله
نکردن مابین آنها بغیر ذکر و دعا و قرآن یازدهم قرائت را صحیح ادا کند و موافق باشد با قرائت یکی از
قراء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم سوره والضحی و الم نشرح را یك سوره محسوب دارد
و همچنین الم ترکیف و لایلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است از روی قرآن و لو در غیر
ضرورت مطلقا و احوط اقتصار است بر صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری
بلکه احوط ترك است در جمیع احوال بلی خواندن قنوت و سایر اذکار و ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد
ششم از واجبات نماز رکوع است و واجبات آن پنج است اول خم شدن بحدیکه بتواند کف دست خود را
بزانو برساند دوم گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه

یا سبحان ربی العظیم و بحمده یکمرتبه سیم طمأنینه در حال ذکر چهارم بلند کردن سر از
رکوع پنجم طمأنینه در حال قیام هفتم از واجبات نماز سجود است و واجبات آن هفت است
اول آنکه منحنی شود بحدیکه مساوی شود جای پیشانی با جای پاها یا پست تر و بلند بودن
از آن بقدر یک خشت ضرر ندارد دویم گذاردن هفت موضع را بر زمین و آن پیشانی و
دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پاها است سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود
علیه بگذارد و آن زمین و اجزاء آنست که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد و جائز است سجود
بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاك باشد و کفایت میکند پاکی مقداری که لازم است گذاردن
بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاك باشد و قدری نجس باشد ضرر
ندارد هر چند احوط اینستکه تمام آنچه پیشانی بران قرار میگیرد پاك باشد چهارم ذکر است
و احوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده است پنجم طمأنینه است در
حال ذکر ششم باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیارا جائز است غیر
از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن
بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد از اجلسه
استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است اول
شهادتین و احوط گفتن آنست بنحو متعارف هر چند بعید نیست کفایه تشهد خفیف دویم
صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح ادا نماید سیم ترتیب مابین کلمات آن
بنحو متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد در حال تشهد ششم
طمأنینه در آن نهم از واجبات نماز سلام است و واجبات آن چهار است اول آنکه بگوید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و بهتر اضافه و رحمة الله و برکاته است و جائز است اکتفاء
بیکی از این دو هر چند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن السلام علیك ایها النبی و رحمة
الله و برکاته دویم آنکه در حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه
با طمأنینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هرگاه عمدا جزئی را که باید موخر باشد
مقدم بدارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی در پی بعمل آورد نماز
را و فاصله نشود مابین آن بسکوت طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذاری بیرون رود مبحث چهارم

عله
عمل
تامل است
منه ع
مدظله

عله
نزد نحو
متعارف
نشود
منه ع
مدظله

عله ٢
مابین تکبیر
عرفا این افعال را
پی در پی نگویند
و این شرط شرط
رکنی نیست
بخلاف
اینجا
که سکوت بحدی
برسد که از صدق
نماز گذاری بیرون
رود که
اینجا
مرتبه سهوا هم
مضر است
منه ع
مدظله

بدانکه ارکان نماز پنج است **اوّل** تکبیرة الاحرام **دوّم** قیام در حال تکبیرة الاحرام **سیّم**
قیام متصل برکوع **چهارم** رکوع **پنجم** دو سجده پس هر کاه رکنی کم یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز
باطل است مکر در نماز جماعة که دران تفصیلی است **مبحث پنجم** در مبطلات نماز وان چند
چیز است **اوّل** حدث است چه اکبر چه اصغر **دوّم** منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوریکه
پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً و سهواً و جهلاً و امّا انحراف ما بین یمین و قبله یا
یسار و قبله سهواً ضرر ندارد **سیّم** آمین کفتن بعد از حمد مکر در حال تقیه **چهارم** تکلم کردن
بدو حرف و زیاده یا یکحرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر و دعا و قرآن ولی سهواً ضرر ندارد **پنجم** خنده
قهقهه **ششم** کریه کردن از جهة غیر خدا و کریه از خوف خدا از افضل عبادات است و احوط ترک
کریه بر مصیبت حضرت سیّد الشهدا و اهل بیت علیهم السلام است انکه در غیر نماز بجا آورد **هفتم** خوردن و آشامیدن
در غیر آنچه استثنا شده **هشتم** هر فعل منافیکه محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست
زدن و امثال آنها **نهم** دست بر روی دست دیکر کذاردن مکر در حال تقیه **دهم** شک
عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئی را در حال شک بجا آوردن **یازدهم** زیاد کردن
جزئی را در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن ان هر چند رکن نباشد **مبحث ششم** در شکیات
نماز است و در آن چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه هر کاه کسی شک کند در چیزی از افعال نماز
و داخل شده باشد در فعلیکه بعد از انست اکرچه مستحب باشد اعتنا نکند مثل انکه شک کند در تکبیر
بعد از دخول در قرائت یا شک کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اکر شک کند در
آیه بعد از دخول در آیهٔ دیکر یا در کلمهٔ بعد از دخول در کلمهٔ دیکر اعتنا نکند علی الاقوی ولی هر کاه شک
کند در رکوع در حال سرازیری از جهة سجده مادامیکه بحد سجده نرسیده احوط انستکه بر کردد
بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد از ان نماز را هم اعاده کند و هر کاه شک کند در
سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکند ولی هر کاه شک کند در حال برخواستن
بر کردد و اتیان کند و اکر شک کند در تشهد بعد از برخواستن اعتنا نکند و اکر در حال برخواستن باشد
باز اعتنا نکند علی الاقوی پس فرقیست در این خصوص ما بین سجده و تشهد ولی احوط در تشهد نیز بر کشتن و
اتیان آنست بقصد قربة مطلقه و اکر شک کند در چیزی از افعال نماز پیش از انکه داخل فعل دیکر شده
واجب است آنچه را که شک نموده بجا آورد **فصل دوّم** شک در عدد رکعات نمازهای

واجبه

سله در اطلاق وی باید تامل شود ضع مدظله
بلکه بیک حرف مطلقا ضع مدظله
بشرط ملجا بودن بنماز خواندن در مورد تقیه ضع مدظله
عک اعادهٔ نماز لازم نیست ضع
عک باید مراجعه شود ص ع

واجبه در بین نماز بعد از انکه شک قرار کرفت اکر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا موجب بطلان
نماز است و اکر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مکر در نه صورت
اوّل شک میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوّم پس بنا را بر سه کذارد و نماز را تمام
کند بعد از ان یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هر کاه شک
بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ دوّم باشد پس آنچه ذکر شد بعمل آورد نمازش صحیح است ولکن
اولی انستکه در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط در
همهٔ مقامات ایستکه حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاریست **دوّم** شک میان سه و چهار
در هر جا باشد چه در قیام چه در رکوع و چه در سجود و چه بعد از ان و چه در بین آنها بنا را بر
چهار کذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا آورد **سیّم** شک میان
دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار کذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز ایستاده
بجا آورد **چهارم** شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار کذارد
و بعد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد **پنجم** شک میان چهار و پنج است
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بکذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد
ششم شک میان چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شک او برمیکردد بشک میان سه
و چهار و حکم ان در این جاریست و برای هر یک از قیام بیجا و اذکار بیجا که کفته دو سجده سهو بجا آورد و
این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را میشکند و می نشیند جاریست **هفتم** شک میان سه
و پنج است در حال قیام می نشیند شک او برمیکردد بشک دو و چهار و حکم ان در این جاریست
هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شک او برمیکردد بشک میان دو و
سه و چهار و حکم ان در این جاریست **نهم** شک میان پنج و شش است در حال قیام می نشیند
و شک او برمیکردد بشک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و حکم ان در این جاریست **و بدانکه**
کثیر الشک در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات ان در انجائیکه کثیر الشک شده اعتنا بشک خود ننماید
و بنا را بر صحت کذارد و نماز احتیاط برا و واجب نیست و همچنین اعتبار ندارد شک امام یا ماموم با حفظ
دیکری و هم چنین شک بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را بر صحت کذارد بلکه
ظن بعد از فراغ و بعد از وقت در حکم شک است **فصل سیّم** در نماز احتیاط است بر آنکه

شکیات

عام
عم احوط نماز ایستاده است ضع مدظله
عم و ترک این احتیاط البته نشود ضع مدظله

شکوك مذکوره **بدانکه** واجب است بعد از سلام نمازیکه در ان شك کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان ان و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز ولکن سوره و قنوت ندارد و قرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنابر احوط اگرچه اقوی استحباب جهر است و بدانکه اگر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بناء بر اقل یا اکثر مگر آنکه بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بناء میگذارد بر اقل پس هرگاه شك کند که یکرکعت کرده یا دو رکعت مخیر است و اگر شك کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بناء بر دو گذارد و تمام کند و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شکوك پس هرچند مشهور میان علماء انرا مثل نافله دانسته‌اند لکن مشکل است احوط انستکه بناء را بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد انرا اعاده کند و بعد از ان اصل نماز را نیز اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم ان مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد و اگر داخل جزء بعد شده بگذارد

فصل چهارم در حکم ظن در نماز بدانکه ظن یا متعلق برکعات است یا بافعال اما ظن متعلق برکعات پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چه در چهار رکعتی چه در اولیین از ان چه در اخیرتین پس مثلاً هرگاه نداند یکرکعت کرده یا دو رکعت و مظنه او باحد طرفین است بنا بر ان گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتیاط لازم نیست و همچنین در صور دیگر و اگر اولاً شك کند در اینکه یکرکعت کرده یا دو رکعت مثلاً یا دو رکعت کرده یا سه رکعت و بعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد مبدل شود بشك بحکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان و بناء بر اکثر در موارد ان پس مدار در صورت انقلاب بر حالت دوم است شك باشد یا ظن بلکه اگر ظن باحد طرفین داشت و بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر بناء را بر ظن دوم گذارد و همچنین در شك پس اگر اول شك کرد مابین دو و سه و بناء را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك مابین سه و چهار یا یك و دو حکم شك دوم جاری کند پس در صورت اولی بناء را بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بجا آورد و در صورت دوم حکم شك یك و دو جاری کند که بطلان نماز است و همکذا در سایر انقلابات و هرگاه حالت تردد از برای او حاصل شود و نداند که شك است یا ظن بناء بگذارد بر انکه شك است و حکم شك جاری کند مثلاً نمیداند یکرکعت کرده یا دو رکعت و شك دارد که آیا باحد طرفین

بناء على الأحوط منه عفي عنه

علیه تصویر وی خالی از اشکال نیست و هم‌چنین در فرع لاحقه منه عفي عنه

رجحان دارد و مظنون است یا نه حکم شك جاری کند پس بناء را بر بطلان گذارد در صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت و شك کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه بناء بگذارد بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کند و همکذا در سایر صور و اما ظن متعلق بافعال مثل انکه نمیداند یکسجده کرده است یا دو سجده و مظنه او بیك سجده است یا بدو سجده یا نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد باحد طرفین پس در حکم یقین بودن ان اشکال است علی‌الاحوط و باید مراعات احتیاط کند و مقتضای ان در بعض صور الحاق بشك است و در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن متعلق است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادتی ان مضر بنماز نیست یا متعلق بافعال که زیادتی ان مضر است مثل رکوع و سجود و نحو این دو پس در صورت اولی اگر در محل است اتیان کند هرچند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن بنکردن دارد برگردد و اتیان کند مثلاً اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت شك کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد و بناء را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او بنخواندن باشد باز برگردد و بخواند و همکذا در سایر اجزاء از این قبیل است و اما در صورت دوم پس اگر در محل است و مظنه بنکردن دارد بجا آورد مثل اینکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط اینستکه عمل بظن کند و بگذرد و نماز را تمام کند و بعد انرا اعاده کند و اگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد برگردد و بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند یك سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده است و مظنه او اینستکه یکسجده کرده یك سجده دیگر بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شك و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد یکسجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را و همکذا در سایر افعال مثل رکوع و نحو ان

فصل پنجم در سهو یا احکام است **بدانکه** سهو یا متعلق است برکعت یا اجزاء رکنیه یا اجزاء غیر رکنیه و اینها یا بزیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یکرکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقاً و اگر سهواً یکرکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از

بل الأقوى اجراء حکم شك است بر وجه مطلق منه عفي عنه

سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برگردد
وبقیه نماز را بجا آورد و سجدۀ سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است و همچنین اگر بعد از
اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم در اینصورت نیز برخیزد وبقیه را
بجا آورد و دو سجدۀ سهو یکی بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از حدث مثلاً واستدبار یا سکوت طویل
ماحی صورت نماز متذکر شود نماز باطل است و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر
زیاد کند جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یکسجده یا تشهد و نحو آن نماز او صحیح است و لکن باید دو سجدۀ
سهو بجهة زیادتی بعمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد بر
گردد و تدارک کند و بجهة زیادتها سجدۀ سهو کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از
دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که دو
سجده یا یکسجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و از برای زیادتی هر یک از قیام و بحول الله و
قرائت یا تسبیحات سجده سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل
آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و همچنین اگر منسی رکوع
باشد و متذکر شود بعد از دخول در سجدۀ دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجدۀ
اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد
و از برای سجدۀ زیاد شده دو سجدۀ سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن زیادی رکن لازم نمی آید
ولکن مع ذلک احوط اعادۀ نماز است هرچند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر
شود بعد از دخول در رکن بعد از آن نماز باطل نیست از نقیصه سجدۀ سهو بجا آورد بلکه چیزی بر او نیست
بلی اگر منسی تشهد یا سجدۀ واحده باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز
قضاء از تشهد یا آن سجده را بجا آورد و بعد دو سجده سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا سه مسئله
باقی مانده **مسئلۀ اولی** آنکه ترک کند ذکر رکوع را یا سجود را و متذکر شود بعد از سر برداشتن از
رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمی تواند برگردد هرچند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت
شده است پس باید سجده سهو بجهة نقیصه بجا آورد **مسئلۀ دویم** آنکه ترک کند سجده واحده
یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود بنا باید برگردد بلکه همان را قضا کند و دو سجده سهو بجا آورد
و اما اگر ترک کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام متذکر شود نماز او باطل است هرچند احوط

اینستکه

عه اقوی در صورت التفات پس قبل از منافی سهوی برگشتن است و بجا آوردن و بعد از منافی سهوی بطلان نماز است ضع مدظله

عه بلکه اقوی است قبل از منافی سهوی ضع مدظله

اینستکه برگردد و اتیان کند و نماز را تمام کند و دو سجدۀ سهو بجهة زیادی تشهد و دو سجده سهو
بجهة سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند **مسئلۀ سیم** هرگاه در نماز مستحبی زیاد کند
جزئی را سهواً نماز او باطل نیست هرچند رکن باشد و سجدۀ سهو هم بر او نیست و اگر ترک کند جزئی را
و متذکر شود در اثناء برگردد و آنرا بجا آورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهة زیادتها
سجدۀ سهو واجب نمی شود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است
بر او چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شک کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده
سهو بکه باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجدۀ سهو را بعمل آورد و
همچنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شک کند که آیا سجده سهو که بر او واجب بود بجا آورد
یا نه باید بعمل آورد **فصل ششم** در سجده سهو بدانکه واجب است و سجده سهو از برای چند
چیز **اول** از برای تکلم بجا در سهواً **دویم** از برای سلام گفتن در غیر موضع سلام **سیم**
از برای شک چهار و پنج چنانچه گذشت **چهارم** از برای ذیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن
آن سهواً اگر متذکر نشود در محل تلافی اگر آن جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترک
سهوی بلکه ترک عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترک کرد و در رکوع یا بعد از سر برداشتن
از آن متذکر شد قضاء کند آنرا در حال قیام بعد از رکوع و فرقی نیست در وجوب سجده سهو در زیادتی
ونقیصه ما بین اجزائیکه بر فرض ترک کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد قضاء آن جزء مثل تشهد
و یکسجده از یک رکعت یا غیر آن چنانچه هرگاه از دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یکسجده فوت شده
سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید و برای هر یک دو سجده سهو بجا آورد بلکه
سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند قضا را مقدم
بدارد و همچنین اگر نماز احتیاط باید بکند آنرا مقدم دارد بر سجدۀ سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط
داشته باشد مخیر است در تقدیم هر یک هرچند احوط تقدیم نماز احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش
نمود هر وقت متذکر شد باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان بمنافی باشد و ضرر بنماز ندارد و واجب
است در سجده سهو چند چیز **اول** نیت **دویم** آنکه دو مرتبه سجده کند **سیم** ذکر در هر یک
از دو سجده و آن گفتن بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ است **چهارم** آنکه رعایت

کند

عه تفصیل امر سابق در مقام جاری است ضع مدظله

کند در آنچه متعلق است به سجده نماز بر احوط پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام و آن گفتن السلام علیکم است و اولی و احوط اضافه ورحمة الله وبرکاته است مبحث هفتم در نماز آیات است و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتن و خورشید گرفتن اگرچه جزئی از آن باشد و اگرچه باعث خوف نشود و همچنین واجب میشود بلرزیدن زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخی و تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی از امور دیگر که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او نترسد و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده و تفصیلش آنستکه نیت میکند و تکبیر میگوید و بعد از آن حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید و سر از رکوع برمیدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود و بعد از ذکر رکوع سر برمیدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و بعد از سر برداشتن از آن باز حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً و رکوع میکند و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد از قیام از آن دو سجده بجا میاورد و برمیخیزد حمد و سوره میخواند و قنوت مستحباً باز برکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع تمام شود و بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میاورد و تشهد میخواند و سلام میگوید و جائز است بنحو دیگر عمل آورد و آن چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند و یک آیه از سوره انا انزلناه را مثلاً بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از آن آیه دویم انا انزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعت اُولی یک حمد و یک سوره تمام با پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دویم قبل از رکوع یک حمد بخواند و یک سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگری هم ممکن است و وقت نماز کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شدن لکن احوط آنستکه مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات آسمانی که مخوفه باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم تأخیر آنست از وقت آیه و هرگاه مطلع شد بر خسوف و کسوف در وقت و ترک کردن نماز آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء آن اگرچه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضا نیست و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جائز است نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام را درک نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز یومیه و

قرائت

علی در اثنا تشهد خفیف باکی ندارد انتهی م ع عفی عنه ترک احتیاط در مقام و در صلوة نشود

قرائت از او ساقط است و همچنین است هرگاه در رکوع دویم مثلاً امام را درک نمود متابعت میکند با امام تا رکوع پنجم او و وقتیکه امام بسجده رفت مأموم بقیه رکوعات خود را با قرائت حمد و سوره بجا میاورد و برکوع پنجم خود میرود و در سجده یا در رکعت بعد با امام میرسد و اگر بخواهد منفرد شود جایز است و نماز آیات دو رکعت محسوب است پس هرگاه شک کند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شک کند حال او حال یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و تذکر در محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاریست و همچنین حکم زیاده و نقیصه در آن همانست که در یومیه ذکر شد مبحث هشتم در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است اوّل نماز قضا است بدانکه هرگاه ترک نماید نماز واجبی را با اجتماع شرائط وجوب از عصیاناً یا از او فوت شود بجهة خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهة مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه از جهة حیض یا نفاس از او ترک شده که قضاء آن واجب نیست اگر در تمام وقت حائض یا نفسا بوده و الا اگر طاهره دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر آن و ترک نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری از اعذار مذکوره واجب است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود معصیت کرده و قضاء آن بر او واجب است در نمازهای قضاء یومیه بهمان ترتیبیکه از او فوت شد بجا آورد اگرچه ترتیب را نداند علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب به تکرار نماز پس اگر میداند در پنج روز هر روزی یک نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضا بجا آورد و همچنین اگر نمازها بسیار از او فوت شده و ترتیب آنرا نمیداند تعدد نماز قضا کند که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمد اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج نشود و الا وجوب ترتیب بتکرار ساقط است و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضا را بر اداء اگرچه احوط تقدیم آنست خصوصاً اگر آنچه فوت شده یک نماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در تمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصر قضا نماید اگرچه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اگرچه در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا بعکس بعید نیست که مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و تمام اگرچه احوط اختیار آنستکه در آخر وقت تکلیف او بوده دوّم نماز فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و فوت از سبب عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماز

اگر

علیه ... اقوی است

ازاو مراد بولی پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار کبار ورثه است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد که نماز های او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مگر انکه ورثه امضا نمایند که در اینصورت از اصل ترکه بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشانست از حصه خود بلکه بعید نیست مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش از ایشان قضا نماز های میت واجب نیست بر ولی او و قضا نمودن ان ولی از نماز های اولیا میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهت قضا نماز میت و معتبر است در ان ترتیب بنحویکه فوت شده اگر چه تکرار باشد چنانچه در قضا نماز خود گذشت و ساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در ان بجهت انکه ممکن است در اینجا استیجار اشخاص متعدده **مسئله** نماز استیجاری بدانکه واجبست بر شخصیکه اجیر شده که نماز های میت را بجا اورد اتیان نکند بهر چه ان ملتزم شده از مستحبات و کیفیات ان اگر بر وجه تقیید باشد و اگر اخلال بان نمود مستحق اجرت نیست اگر چه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز است زن اجیر شود که نماز های مرد را بجا اورد و هم چنین بعکس پس زن در نماز های جهریه میت مخیر است ما بین جهر و اخفات اگر چه نماز های مرد باشد چنانچه بر مرد متعین است جهر در ان اگر چه برای زن باشد **مبحث نهم** در نماز جماعت است بدانکه نماز های واجبی را بجماعت کردن مستحب است و در یومیه مؤکد است خصوص صبح و مغرب و عشاء که مؤکد تر است و منقول است که نماز با عالم برابر است با هزار نماز و با سید علیه‌السلام قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جهات فضیلت ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مأمومین مضاعف میشود ثواب ان مورد نماز جمعه با اجتماع شرائط جمعه واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را یاد درست کردن ان و فرادی یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهة تنگی وقت و مانند ان متعین است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد او را هیچ وجه تصحیح قرائت در اینصورت جماعت واجب نیست و بالجمله متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا اورد ولکن احوط جماعت کردن است و اقل عدد یکه جماعت با ان منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأموم و مأموم ها اگر مرد یا زن باشد مستحب است که دیگری

عله خالی از بعد نیست ضرع مدظله

جانب راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را باداء و بعکس مطلقا و اقوی جواز اقتداء نماز طواف است بیومیه و بعکس و همچنین جایز است که نماز شر افرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب است و اما نماز یکه احتیاطا بجا اورد اداء یا قضاء اقتداء بان جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی اگر چه نماز مأموم هم احتیاطی باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز اول عقل دوم بلوغ سیم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا ششم عدالت یعنی ملکه و کفایت میکند در احراز ان حسن ظاهر یکه کاشف نوعی از وجود ان باشد بر وجهیکه موجب اطمینان و وثوق بان باشد هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند هشتم صحت قرائت پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و مأموم سالم باشد از ان اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما بین مأموم و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشد مگر انکه مأموم زن باشد دهم دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک گام بلند نباشد یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف متصل بامام یازدهم بلند تر نبودن جای امام از جای مأموم بقدر معتد به بعو یک وجب یا زیاده تر بلی اگر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد و اما جای مأموم هر قدر بلند تر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق اتصال و اقتداء دوازدهم پیش نبودن مأموم از امام و اقوی جواز تساوی انهاست و احوط مؤخر بودن مأموم است از امام اگر چه جزئی باشد و بدانکه واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز یا بنکه افعال صلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط تاخیر است و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر ان واجب نیست اگر چه احوط است خصوص در سلام و جماعت منعقد میشود بدرک نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر رکوع را گفته باشد و رکعت اول او محسوب است و در نماز اخفاتی در حال قرائت امام بهتر انستکه مأموم مشغول ذکر

۳ با عدم بن علی باید تأمل شود ضرع مدظله

۳ بلکه معاده مصداق واجب خواهد شد ضرع مدظله

۳ علی الاحوط ضرع مدظله

۳ بلکه منعقد میشود باقتداء بوی در حال و لکن در غیر حال رکوع محسوب رکعت نخواهد شد و بهمان تکبیره اکتفا مینماید در اتمام نماز با امام ضرع مدظله

باشد بلکه اقوی در نماز جهریه هم جواز اشتغال بان است بلی اگر در نماز جهری مأموم قرائت یا
همهمه امام را بشنود واجب است ترک قرائت و اگر بهیچ وجه نشنود اولی بلکه احوط قرائت
حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و مأموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است
بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در تشهد نیز متابعت کند و نشستن بطور
تجافی در حال تشهد امام احوط است یعنی دو زانوی خود را از زمین بلند کند و در رکعت دویم
خودش قرائت را آهسته بخواند اگرچه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام را تا سلام
نشستن بتجافی و ذکر بگوید و اگر نخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دویم برخیزد و
نمازش را تمام کند چنانچه هر جایی از نماز جماعت بخواهد بجهت عذری منفرد شود جایز است بلکه بدون
عذر نیز جایز است هرچند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نمازش معلوم
شود که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و هرگاه
مأموم سهواً پیش از امام برکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و برگشت هنوز امام
نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد و برکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده
واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و برکوع برود و اگر قدری خم شد
و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر برداشت او برگردد ضرر ندارد و همچنین است سجده در متابعت
کردن **مبحث نهم** در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر
نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط **اول** آنکه آن سفر بقدر
مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی دو
وطن داشته باشد و مابین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن باهم هشت فرسخ باشد
مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا بعد از آن و هر فرسخی
سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور
باشد اگرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اگر شک داشته باشد که آیا باین مقدار هست
یا نه قصر نکند **دویم** آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه مثلاً عقب گریخته
میرود و نمیداند بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگرچه زیاده از این مقدار هم برود بلی
در برگشتن اگر بقدر مسافت شرعی هست قصر کند **سیم** آنکه قصد مسافت را

علیه امام میخواند متابعت کند ع

علیه و ذکر رکوع را باز بقصد ما فی الذمه بخواند ض ع مدظله

عنه و ذکر رکوع اینجا لازم نیست ض ع مدظله

عنه بشرط علم قصد ده روز در دی و مثل آن یا تواطع مشعر ع

مستمر باشد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آن که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت
طی نمود و بعد متردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه
بقدر مسافت است قصر کند والا احوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را بدون قصد طی کرده
باشد **چهارم** آنکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز **اول** بقصد اقامه در جائی تا ده روز
دویم برسیدن بوطن خود **سیم** بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده
روز بشرط آنکه محل تردد یکجا باشد پس هرگاه بعض از سی روز در مکانی و بعض آن در مکان
دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد
لو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یا شب آن یا روز بعد که عرفاً از صدق بودن در
یکجا سی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود
و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و یک نماز چهار رکعتی
ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا آنجا است
تمام بخواند اگرچه بخواهد همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود
یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگرچه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و کسیکه
قصد اقامه ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده روز بخواهد یا طرف آنجا برود که کمتر از
مسافت باشد و یکشب آنجا بماند و برگردد بمحل اقامه خود ضرر باقامت او ندارد و باید نمازش را
تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب
هم ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی اگرچه برود و شب هم بماند ولی اولی و احوط در این
صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر و اتمام بلی هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد
بر خروج از محل ترخص بکمتر از مسافت و ماندن شب در آنجا احتیاط بجمع را ترک نکند **پنجم**
آنکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و ملاح و هیمه کش و قاصد و امثال
آن که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن بروند
قصر کنند و حکم وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل اینها
سفر کردن است اگرچه در اثناء سفر اول این صفت حاصل شود و منقطع میشود وجوب تمام بر اینها بماندن
ده روز در جائی اگرچه بدون قصد اقامه بماند و اگر کسی را شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود

علیه مسئله خالی از نظر نیست ض ع مدظله

علیه بلکه اقوی تمام است حتی در فرع اول هم ض ع مدظلهما

بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نشود **ششم** آنکه سفر او حرام
نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند و مثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا آنکه
قصد او از آن سفر توصل بترك واجب باشد که در اینصورت باید تمام بخواند و هم چنین است اگر سفر
کردن از برای صید لهوی باشد و مناط در وجوب تمام حال عصیان است پس مادامیکه عاصی است
تمام کند و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگرچه ما بقی بمقدار مسافت نباشد **هفتم**
خروج از محل ترخص بانکه آنقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن ناپدید شود یا اذان شهر را
نشنود و احوط تحقق امرین است و فرقی نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن بلی اگر در وقت رفتن
بجائی رسید و شك نمود که بحد ترخص رسیده یا نه در آنجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در
همان جا قصر کند احوط جمع میان قصر و اتمام است و فرقی نیست در این شرط ما بین وطن و بلد اقامه
و بعد از تحقق شرائط واجب است قصر مگر در چهار جا **اول** مکه **دوم** مدینه **سیم**
مسجد کوفه **چهارم** حائر حضرت سید الشهداء علیه السلام که در اینها مخیر است ما بین قصر و اتمام
هرچند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در اینها نگیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام
بخواند نمازش باطل است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه هم چنین است اگر در
جائیکه اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل بحکم بنا بر اقوی اگرچه احوط
در اینصورت اعاده است و هرگاه حکم را میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر
مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اگر وقت باقیست اعاده نماز
کند و اگر وقت گذشت قضا ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش را
نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اگر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا بمحل
اقامه رسید بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند و اگر در اینصورت نماز از او فوت شد در
قضای آن مخیر است میان قصر و اتمام علی الاقوی اگرچه احوط در صورت اولی اتیان بنماز قصر است
و در دوم اتماماً

مطلب سیم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساك کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی
از چیزهائیکه ذکر میشود و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در شرائط روزه
و آن چند چیز است **اول** عقل پس اگر در جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست

باطل است

بلکه اقوی است

قضا هم ندارد **دوم** اسلام **سیم** ایمان **چهارم** خالی بودن از حیض و نفاس
در تمام روز **پنجم** مسافر نبودن بسفریکه تکلیفاً قصر است در نماز بلی هرگاه قبل از
زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و
هم چنین هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است بدانکه جایز است اختیاراً سفر کردن
در ماه مبارك رمضان اما در باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و
امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه معین بر او باشد
اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص سفر یا
سفراً و حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اگرچه در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست
ششم ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد
که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتی مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اگر
بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضرر شود باید افطار کند
چنانچه هر زن حامله که نزدیك باشد وضع حمل او و بترسد بر خود یا بر طفل اگرچه از تشنگی یا از
گرسنگی روزه او صحیح نیست و هم چنین مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه
بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردی دارد که سیراب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید
در تمام روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ما عدای صورت اولی که خوف ضرر بر
خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت تمکن
قضا نمایند و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوبست مثل سایر
عبادات که اقوی صحت آنست از طفل ممیز **مبحث دوم** بدانکه شرط است در روزه
نیت امساك از اموریکه ذکر میشود و کافیست در آن اینکه شب یا روز قصد او این باشد
که فردا روزه بجا میآورد قربةً الی الله تعالی و لازم است تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزه را
محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازمست و اگر نتواند آن
ده چیزیکه میاید تفصیلاً بذهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات
نماید کافیست و احوط در روزه ماه رمضان آنستکه شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید و
هر شب هم علیحده نیت کند و هرگاه نیت را فراموش نمود و قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت

کند کافی نیست و هرگاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساک کند ولکن روزه او باطل است
و همچنین است سائر روزه های واجب چه قضا و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده
تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود و قت آن امّا روزه مستحبی پس وقت نیّت آن باقی است
تا پیش از غروب و در یوم الشّک معتبر است نیّت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضا باشد دیا
کفّاره و امثال آن برا او باشد معیّن است نیّت آنرا بنماید و الّا نیّت روزه مستحب بنماید و اگر هر وقت
از آن روز معلوم شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیّت کند روزه اش صحیح است و اگر یوم الشّک را
بنیّت ماه رمضان روزه گرفت باطل است و همچنین هرگاه تردید در نیّت کند که هرگاه از رمضان است
از آن و الّا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست علی الأحوط اگرچه در این دو صورت معلوم شود که ماه
رمضان بوده و هرگاه در بین روز نیّت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد ریاء کرد و بعد عود
نموده بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه همچنین است اگر نیّت نمود که یکساعت بعد افطار
میکنم که احوط بلکه اقوی در آن نیز بطلان روزه است **مبحث سیّم** در بیان آنچه باید
از آن امساک نمود و آن ده چیز است **اوّل و دوّم** خوردن و آشامیدن است عمداً و فرقی نیست
ما بین مأکول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیه غذائیکه در بن دندانها مانده
است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن آنها سهواً اگرچه مقصر باشد
در خلال نکردن ولکن احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضا کردن است هرگاه خلال نکرده و
جائز است جاویدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً
چیزی از آن فرو نرود و اولی بلکه احوط ترک آنها است و هم جائز است مضمضه کردن برای وضوء
بلکه خشک شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند و بیندازد و
اگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهة نماز واجبی بلکه یا مستحبی بوده
چیزی بر او نیست اگرچه احوط در غیر وضو برای نماز واجبی قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث
یا خشک شدن بوده قضا لازمست و جائز است مسواک نمودن روزه دار بلکه مستحب است و
لکن مسواک را بیرون نیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد از اخشک کند و دو
باره داخل دهن کند و الّا آب آنرا فرو نبرد و امّا بلع نمودن اخلاط سر و سینه اگرچه مبطل بودن
آن معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون نیامده ولکن احوط ترک آنست بلکه این احتیاط ترک نشود

علی الأحوط ضرع مدظله

عله ترک احتیاط نشود ضرع مدظله

اگر بفضای دهن بیاید **سیّم** جماع است که مفسد و موجب قضا و کفّاره است در قبل یا دبر برای
فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و امّا سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را کند چنانچه
باحتلام روزه باطل نمیشود و جائز است برای او تأخیر غسل و همچنین جائز است استبراء
نمودن ببول و مسحات از برای محتلم در روز روزه **چهارم** کذب بر خدا و رسول و ائمه
هدی علیهم السّلام میباشد و احوط الحاق حضرت زهرا علیها السلام و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام و مختص
است بطلان روزه بجائیکه بداند کذبست و بگوید و الّا مبطل نیست اگرچه در واقع کذب
باشد و غلط خواندن قرآن و دعا سهواً ضرر ندارد **پنجم** ارتماس در آب است که مبطل و
موجب قضا و کفّاره است خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگرچه موی سر بیرون
باشد و چه منافذ سر گشوده باشد و چه روزه باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعه
بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا فراموشی روزه یا بجهة
آنکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر
ندارد و اگر در آب مضاف مثل گلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط
اجتنابست و هرگاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هر دو
باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند
باطل است علی الأقوی بخلاف روزه واجب معیّن غیر رمضان که غسل او در حال فرو
بردن سر باطل است و در دو صورت دیگر صحیح است و امّا در روزه واجب غیر معیّن
روزه اش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است در روزه مستحبّی
چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب معیّن چه رمضان و چه غیر
آن بمحض تذکر و اختیار فی الفور سر را بیرون آورد و اگر در اینحال قصد غسل کند غسل او
نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود **ششم** رسانیدن
غبار بحلق که مخرج خاء است و آن مفسد و موجب قضا و کفّاره است اگر عمداً باشد
اگرچه آن غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط و فرقی نیست ما بین غبار حلال مثل آرد یا حرام
مثل خاک چه خودش باعث بر اثار غبار شود یا دیگری مثل آنکه بایستد در موضعی که
غبار است و خود را حفظ ننماید بخلاف آنکه هرگاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و بعد هم

۲ غبار بملقش

شود که فرو رفتن ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن
و نحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوت نیست هفتم قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب
قضاء و کفاره است و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضا کند قی کردن را
دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هر گاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد
و برگردد ضرر ندارد و اگر در فضای دهن بیاید از او بیرون برد و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو برد مفسد و
موجب قضا و کفاره است هشتم اخراج منی از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هر چند بملاعبه
و ملامسه یا تقبیل یا حیله خود باشد بشرط آنکه قصداً و انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد
بلکه در این دو صورت مبطل است اگرچه منی بیرون نیاید و اما اگر عادت او نبوده و قصد انزال
هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگرچه احوط قضا است و بدانکه اگر کسی
در روز روزه محتلم شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند ببول اگرچه یقین داشته باشد بخروج
آنچه در مجری مانده از منی نهم اماله کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد
و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنابت
است عمداً تا طلوع فجر و آن هم حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این مختص بشهر
رمضان و قضاء آنست و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض و
نفاس ولکن اقوی در آن ثبوت قضاء است نه کفاره و این حکم مختص بشهر رمضان است و در غیر
آن حتی قضاء آن هم ثابت نیست اگرچه احوط است و در حکم تعمد بقاء بر جنابت است خوابیدن
بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از آن خواب اول بیدار شد
و دوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد تا صبح قضا تنها بر او واجب است و این دو خواب
هیچ کدام حرام نیست اگرچه احوط ترک خواب دویم است و اما اگر بیدار شد دیگر حرام است
بر او خوابیدن و اگر عصیان کرد و خوابید و بیدار نشد قضا بر او لازم است و احوط کفاره است
نیز اگرچه اقوی عدم وجوب آن است و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از غسل کردن
یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد و غسل نکرد بر او چیزی نیست اگرچه احوط قضا است و اگر
ممکن نشد از برای جنب و حایض و نفسا غسل کردن واجب است بر ایشان تیمم کنند و بعد از تیمم
احوط بیدار بودن است تا صبح اگرچه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و

عله ۱ قوت خالی از تأمل نیست لکن ترک احتیاط نشود البته ضع مد ظله

عله ۲ ترک احتیاط با عدم قصد غسل نشود ضع مد ظله

عله ۳ ترک احتیاط نشود ضع

توقف

توقف ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجبه بر او بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است
ولکن ترک احتیاط ننماید خصوصاً اغسال نهاریه و شب گذشته و احوط آنستکه مقدم بدارد
غسل صبح را بر طلوع فجر اگرچه اقوی عدم وجوب آنست مبحث چهارم در بیان چیزهائیکه
موجب قضاء تنها میشود و آن چند چیز است اول آنکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل
آورد و معلوم شد که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است و اگر تفحص نمود و مطمئن شد ببقاء شب
و کشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند قضا لازم نیست لکن ترک احتیاط نشود دویم
آنکه اعتماد بقول کسیکه گفت شب است نمود بعد کشف خلاف شد قضا لازم است سیم
اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی نمود و معلوم شد که صبح بوده قضا لازم است بلکه
اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضا است چهارم
اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافش
ظاهر شد قضا بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخبر
عدل یا عدلین باشد و اگر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد
که روز بوده قضا واجب نیست مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه و آن هفت است
اول روزه ماه مبارک رمضان دویم قضاء آن سیم صوم روز سیم اعتکاف
چهارم صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هیجده روز بدل بدنه
ششم روزه که واجب شود بنذر و عهد و یمین هفتم روزه کفاره افطار ماه
مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب است بوجوب تخییری ما بین آن و عتق و اطعام
شصت مسکین و روزه کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر بزرگ قضاء روزه که از
والدین فوت شده و معذور بوده اند و الا واجب نیست و هر گاه وصیت کرده یا غیری تبرعاً از جانب
آنها بجا آورد از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد یا قدرت بر گرفتن
آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نیست و هر گاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان آینده
قضا از او ساقط است ولکن بدل هر روزی یک مد از طعام کفاره بدهد و احوط قضا کردن است و اما
عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضا بگیرد و احوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی
از طعام و اما هر گاه عذرش برطرف شد و قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر کفاره است و

عله در عدل واحد مجال تأمل است ضع مد ظله

عله ۲ گذشت تأمل در قضاء از مادر ضع

عله ۳ محل تأمل است ضع مد ظله

باید

باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و بدل هر روزی مدّی از طعام بدهد و هرگاه
چند سال بر او بگذرد و بعد قضا کند همان یک کفّارهٔ سال اول کافیست

مطلب چهارم

در احکام زکوة است و در ان دو مقصد است **مقصد اوّل** در زکوة بدن و در ان سه
مبحث است **مبحث اوّل** بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط **اوّل**
بلوغ **دویم** عقل و عدم اغماء **سیّم** آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوبست و هم شرط
صحّت و امّا اسلام شرط صحّت است نه شرط وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوبست نه صحّت و غنی
بودن متحقّق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال واجب النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد
که بتدریج بان صنعت اخراجات آنها را بگذراند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است
و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یک صاع بیشتر نداشته باشد اولی انستکه
بدهد از بابت فطره بیکی از عیالات خود که فقیرند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیال
و او میخواهد بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی **مبحث دویم** بدانکه واجب است
دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب النفقهٔ او باشد یا نه بالغ باشد
یا نه بنده باشد یا آزاد و هم چنین مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که
هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجبست و
زنیکه چیزدار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی
وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهرش است فطره او بر منفق است و هم چنین است
غیر زن از سایر عیالات او **مبحث سیّم** در جنس فطره و مقدار ان و زمان وجوب و مصرف
ان و در ان چهار فصل است **فصل اوّل** در جنس ان و ان چند چیز است **اوّل** گندم
دویم جو **سیّم** خرما **چهارم** مویز **پنجم** کشک **ششم** شیر **هفتم** عدس
و نخود و امثال ان و احوط اقتصار بر چهار اوّل است و افضل خرما و مویز است **فصل دویم**
در مقدار ان و ان یک صاع است و مقدار صاع شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال
صیرفی است از تمام اجناس و در ان قیمت کافیست **فصل سیّم** بدانکه واجب میشود فطره
بغروب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارک رمضان و اولی جدا کردن انست در شب و جائز است

تأخیر

تأخیر انداختن ان از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط انستکه همان روز بقصد قربت مطلقه
بدهد و قصد اداء و قضاء نکند و اگر جدا نمود جائز است تأخیر دادن بفقیر برای انتظار مستحق
معینی **فصل چهارم** در مصرف انست و ان فقرا و مساکین میباشند و اولی انکه اقارب را بر غیر مقدم
دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان بر غیر اینها و عدالت در فقیر شرط نیست
اگرچه احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است و شرط است در گیرنده
فطره انکه هاشمی نباشد مگر انکه فطره دهنده هم هاشمی باشد و مگر در صورت ضرورت و هم چنین شرط
است در فقیر که فطره میگیرد واجب النفقهٔ فطره دهنده نباشد و جائز است زن فطرهٔ خود را
بشوهر فقیر خود بدهد و جائز نیست بهر فقیری کمتر از فطره یکنفر بدهد مگر انکه زیاد باشند
فقرا و که بهر یک یک سر فطره نرسد **مقصد دویم** در زکوة مال و در ان چند مبحث است
مبحث اوّل در شرائط تعلّق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و ان دو چیز است **اوّل**
مالک بودن نصاب **دویم** امکان تصرّف در ان در تمام سال در آنچه گذشتن سال
در ان معتبر است و در غیر ان وقت تعلّق زکوة بان انکه غاصبی غصب نکرده باشد یا اگر
توقّف داشته باشد امکان تصرّف در ان بر دادن قدر قلیلی از مال و نه دهد احوط دادن
زکوة ان مال است و امّا اگر بدون دادن مال ممکن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن
زمانی بالفعل واجب نیست زکوة و مثلا نسبت هرگاه قادر بر بیع باشد نه تصرّف در عین
و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی
بودن بلکه بر مالک نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اگرچه وافی بمونهٔ سال او نباشد و
هم چنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اگر شخص مالک نصاب باشد و معادل ان یا زیاده
قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بغلّه زکوة بر مستأجر
زارع است **مبحث دویم** در آنچه زکوة ان واجب است و ان نه چیز است **اوّل** طلا
دویم نقره و در این دو شرط است انکه مسکوک باشد **سیّم** گوسفند **چهارم** شتر
پنجم گاو و در این پنج شرط است گذشتن سال و متحقّق و مستقر میشود بدخول ماه دوازدهم
اگرچه ان ماه از سال اوّل محسوب است باید در تمام سال مستقر بماند و الّا زکوة ان واجب نیست
و در گوسفند و شتر و گاو شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا و معلوفه

نباشد

علّه ترک احتیاط در شرایط خود نشود [illegible] مدظلّه

علّه اقوی عدم وجوب است [illegible] مدظلّه

بناشد و مدار بر صدق اسم سائمه است اگرچه گاهی جزئی از مال مالك خورده باشند
بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق نشود بخوردن چیزیکه مملوك باشد
و در اولاد انها اعتبار بحال مادر انها است و مبدأ سال در اولاد وقت زائیدن انست و
شرط است در شتر و گاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی و آسیا کردن و سواری و مدار
بر صدق عرفی است که انها را کارکن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم جو هشتم
مویز نهم خرما و شرط است در این چهار انکه مالك انها را پیش از وقت وجوب مالك باشد
چه بزراعت و چه ببیع و امثال ان و واجب نمیشود زکوة در این چهار مگر بعد از وضع خراج
سلطان و انچه مخارج زراعت ان نموده تا بتصفیه دانه و تا خشکیدن انگور و رطب اگرچه
احوط علی اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت مبحث سیم
در نصاب انها است و در ان چند فصل است فصل اول در نصاب طلا و نقره است
و از برای هر یك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دویم
سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد
و در نصاب دویم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است
و نصاب دویم بیست و یك مثقال صیرفی است و در نصاب اول نقره دو مثقال و پنج نخود
باید بدهد و در نصاب دویم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر ان و ضابطه کلیه انکه هر وقت
بحد نصاب از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل یك بدهد اگرچه بعض اوقات طلبی
زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره است زکوة مستغلات و مال التجارة فصل دویم
در گوسفند پنج نصاب است اول چهل و زکوة ان یك گوسفند است دویم
صد و بیست و یك و زکوة ان دو گوسفند است سیم دویست و یك و زکوة
ان سه گوسفند است چهارم سیصد و یك و زکوة ان چهار گوسفند است پنجم
چهارصد و زکوة ان و هرچه بیشتر شود هر صد گوسفند یك گوسفند بدهد و گوسفندی را
که برای زکوة میدهد اگر نر باشد داخل سال سیم شده باشد و اگر گوسفند میش باشد
سال را باید تمام کرده باشد فصل سیم در نصاب شتر و ان دوازده است اول
پنج و تا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنج یك گوسفند بدهد

عله ترك نشود فرع مدظله

ششم

ششم بیست و شش و زکوة ان یك شتر یکه داخل در سال دویم شده بدهد هفتم
سی و شش و زکوة ان یك شتر یکه داخل در سال سیم شده بدهد هشتم چهل و شش و
زکوة ان یك شتر یکه داخل در سال چهارم شده بدهد نهم شصت و یك و زکوة ان
یك شتر یکه داخل در سال پنجم شده بدهد دهم هفتاد و شش و زکوة ان دو شتر یکه داخل
سال سیم شده بدهد یازدهم نود و یك و زکوة ان دو شتر یکه داخل در سال چهارم
شده بدهد دوازدهم صد و بیست و یك پس زکوة ان و هرچه بیشتر شود در هر پنجاه
یك شتر یکه داخل در سال چهارم شده یا در هر چهل یك شتر یکه داخل سال سیم شده بدهد و
انچه قبل از بلوغ نصاب یا بین نصابها است در ان چیزی نیست و معتبر است در شتر یکه برای
زکوة میدهد باید ماده باشد فصل چهارم در گاو دو نصاب است اول سی
دویم چهل و بعد از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل
صد و بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معتبر است اعتبار انچه فراگرفتن در ان
بیشتر میباشد پس در هر سی یك گاو یك ساله چه نر باشد و چه ماده و در هر چهل یك گاو
ماده که داخل سال سیم شده بدهد فصل پنجم در نصاب غلات اربع از گندم و جو
و مویز و خرما و نصاب انها یکی است و پیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست و انچه
زائد اگرچه جزئی باشد زکوة ان واجب است و ان سیصد صاع است و ان مطابق است
با صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست و هشتاد
و هشت من الا چهل و پنج مثقال میشود و بعیار حقه نجف که نهصد و سی و سه مثقال و هشت
نخود است هشت وزنه و پنج حقه و نیم الا پنجاه و هشت مثقال و ثلث مثقال صیرفی و
بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال است بیست و هفت وزنه و دو حقه و سی و
پنج مثقال است و مقداری باید اخراج کند که در غلات عشر است اگر در ابیاری محتاج
بچرخ و الات آبکشی نباشد و اب نهر خودش در ان می نشست یا باب باران عمل امده و
نصف عشر است اگر محتاج بچرخ و الات آبکشی بوده و اگر با شرکت بوده و بعض اوقات
محتاج بان بوده و بعض اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد و مناط صدق شرکت و عدم
انست نه مساوات و اغلبیت پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدهما

حکم

حکم تابع است و بدانکه وقت تعلّق زکوة صدق اسم گندم یا جو یا غوره یا بسر است اگرچه در
اخیرین نیز اعتبار صدق انگور و خرما خالی از رجحان نیست و مناط در نصاب مقدار خشک
انها است **مبحث چهارم** در مصرف زکوة وان هشت صنفند **اوّل و دوّم**
فقرا و مساکین بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب ان معلوم نباشد احوط استعلام
حال او است بتحصیل ظنّ غالب بفقر او خصوص کسیکه سابقاً غنی بوده بلی با سبق فقر او قولش
مسموع است و مراد از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت **سیّم** کسانیکه جمع زکوة میکنند
چهارم مؤلفة قلوبهم **پنجم** در ازادی بندهائیکه در شدّة باشند **ششم**
قرض داران **هفتم** مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانت
زوّار و حجاج و امثال ان **هشتم** اشخاصیکه بغربت افتاده و بیچاره میباشند و در ولایت
خودشان غنی باشند بشرط انکه ممکن نشود از برای انها قرض کرفتن **مبحث پنجم**
بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرط است در زکوة
دادن قصد قربة و کافیست قصد قربت نمودن مالك وقت دادن ان بواسطهٔ که
باصناف برساند و مستحب است که بیکنفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط
است مگر انکه ان مقدار یکه باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد و جایز است
انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و دران دو مبحث است **مبحث اوّل** در انچه خمس تعلق میگیرد
و شرائط ان و دران دو فصل است **فصل اوّل** بدانکه چیزهائیکه خمس بان تعلق
میگیرد هفت چیز است **اوّل** مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست بیاید همراه جنك
باذن امام علیه السلام باشد و همچنین در مالیکه از کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف
ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط **دوّم** معادن حتّی نمك و گوگرد **سیّم** گنج **چهارم**
چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن دران بیرون میاورند مثل مرجان و مروارید و انچه بغیر
فرو رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسب است که میاید **پنجم** زمینیکه ذمّی
از مسلم بخرد و اگر هبه یا و نماید خمس ندارد و خمس تعلق میگیرد بعین او **ششم** مال حلال

علّه محل وجه اول اقوی است منه مدّ ظله

که مخلوط بحرام شده و تمیز ان ممکن نباشد **هفتم** منافع مکاسب از تجارت و صناعت و جمیع
انواع اکتساب و زیادتی انچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا غیر ان و
همچنین زیادتی منافع زراعت و کسب اگرچه کمی باشد بانواع و اقسام کسب خمس انها واجب است
و همچنین در هبه و هدیه و انچه بجستن یا وصیة با و منتقل شود و در صید بلکه بی زحمت بدست
اید و نماء اگر زیادتی عینی باشد و میراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس انها است بلی زیادتی قیمت
مالیکه خمس ان را داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل انکه املاکی را خریده و مقصود او زراعت بوده
نه فروش یا اصلا قصد منفعت نداشت و لکن منفعت غیر عینی در او بهم رسید خمس در این نیست
فصل دوّم در شرائط انها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و گنج انکه بعد از وضع
مؤنه استخراج انها بقیه بحد نصاب یکی از نقدین رسیده باشد و نصاب نقره صد و پنج مثقال
صیرفی و در طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت و همچنین در غوص شرط
است که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد و در تعلق خمس بمال
حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالك ان و کفایت میکند در حلیة ان دادن
خمس ان اگرچه علم اجمالی داشته باشد بزیادتر بودن حرام از خمس و اما اگر مالك و قدر هر دو معلوم
باشد باید همان قدر بمالك ان بدهد و اگر مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك
باید تصدّق دهد انرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت باستیذان از حاکم
شرع نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر سادات است مگر با علم بسیادت ان مالك مجهول و اگر
بداند مالك و نداند مقدار را قدر متیقن کافیست مگر انکه حالت سابقه معلوم او نیز باشد مثل
انکه میداند مثلا ده تومان از مالك نزد او بوده و نصف انرا یقینا داده و نمیداند باز هم داده یا نه
در این صورت با عدم تراضی بصلح نصف دیگر را که تمام پنج تومان است باید بدهد و شرط است در تعلق
خمس بانتفاعات و ارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال و عیال خود چیزی زیاد امده باشد اگرچه
جزئی باشد و در خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتی نماید از میانه روی
ان زیاده بر او محسوب نشود و خمس زیادتی را باید بدهد بخلاف انکه اگر بر خود تنگ گیری کند که
احوط دران خمس دادن است و داخل میشود در مؤنه سال و قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و
ظروف و کتب و لباس و مسکن و انچه بر حسب لیاقت خود محتاج باو است و همچنین از مؤنه است

علّه بلکه اقوی است منه مدّ ظله

صدقات

صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی و هم چنین انچه لازم شود بر او بنذر و شبه ان و کفارات اگر در ان سال بر او لازم شده باشد و هم چنین اخراجات حج واجب اگر در انسال مستطیع شود چنانچه اگر بعد وجه سالها جمع شود انچه در سال اخر بهم رسد داخل مؤنه ان سال است و اگر در انسال از رفتن حج معذور باشد بر او محسوب نمیشود و خسران واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عصیانا تأخیر بیندازد خمس انرا باید بدهد بنابر احوط اگرچه پولش تلف شده باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین و خسران انسال اگرچه مثل غرامت اتلاف باشد و هم چنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد و تا انسال قدرت بر اداء نداشته بخلاف انکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر بوده و نداده که از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگر ازدوستا و رفته باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب و مزارع بگذراند مثل ربح ها و سپرده اولی بلکه احوط موضع انست از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب در مکاسب و حصول فائده است در غیر ان و در اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمریست و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعة اگرچه کم باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تأخیر دادن خمس ان تا اخر سال بجهة اخراج مؤنه از ان بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در انها فوریست و تأخیر ان جایز نیست **مبحث دویم** در قسمت و مصرف خمس و شرائط وجوب ان و در ان دو فصل است

فصل اول در قسمت ان و ان بشش قسم منقسم میشود سه سهم ان از امام علیه السلام و ان در این عصر انحضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن قصد چنانچه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او و مگر در انچه ذمی میدهد از زمینیکه از مسلم خریده است و لازم است تعیین انچه میدهد که از سهم امام علیه السلام و غیر ان و در سهم غیر امام علیه السلام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از ان

فصل دویم در شرائط ان بدانکه شرط است در اصناف غیر امام علیه السلام چند چیز **اول** مؤمن اثنی عشری باشند اما عدالت در انها پس شرط نیست **دویم** انکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد از جانب پدر نه از

عه احتساب از مؤنه خالی از وجه نیست منه عفی عنه

جانب مادر تنها **سیم** فقیر بودن ایتام و مساکین و معنای فقیر گذشت و شرط است در ابن السبیل محتاج بودن در ان بلد بکه خمس میگیرد و قسمت کردن مابین این سه طائفه شرط نیست و احوط انکه زیاده از مؤنه سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرقی نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او عجل الله فرجه چه در سهم ان حضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار ان با مجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد و مصرف ان نیز مصرف سادات است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات بداد احوط انستکه دوباره بدهد اگرچه دور نیست با امضاء مجتهد اکتفاء بان بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن ان بمجتهد و نه حفظ نمودن ان تا بمجتهد برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهد و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را نماید و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در ان بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود میتواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست و هم چنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگرچه احوط اذن مجتهد است در ان و هرگاه خمس را بسید داد بمظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است احوط دو باره دادن است

مطلب ششم در احکام نذر و عهد و یمین و در ان چند مبحث است **مبحث اول** در احکام نذر و در ان سه فصل است

فصل اول در صیغه نذر و ان چهار قسم واقع میشود **اول** انکه مثلا بگوید ان رزقت ولدا فلله علی صیام شهر و آن را نذر بر میگویند **دویم** انکه مثلا بگوید ان شفی مریضی فلله علی ان اتصدق بعشرین درهما و انرا نذر شکر میگویند **سیم** انکه مثلا بگوید ان ترکت صلوة اللیل فلله علی صوم یوم و انرا نذر زجر میگویند **چهارم** انکه بدون شرطی ابتداء مثلا بگوید لله علی صیام شهر و انرا نذر تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر ترجمه انرا بزبان غیر عربی بگوید منعقد میشود

فصل دویم در چیزهائیکه در نذر کننده معتبر است و ان چند چیز است **اول** تکلیف ببلوغ و عقل **دویم** قصد **سیم** اختیار پس نذر

عه ۱ اگر عادل باشد منه عفی عنه

عه ۲ بعد از قبض بخواهد از مال خود بدهد مختار است منه عفی عنه

عه ۳ جواز خالی از وجه نیست منه عفی عنه

عه ۴ بلکه اقوی نیست و هم چنین است در زکوة پیش از عزل و اما بعد از عزل زکوة برای او چیزی نیست شرط اینکه بر طبق عمل ننماید منه عفی عنه

عه ۵ محل اشکال است منه عفی عنه

صبّی و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود **چهارم** اذن مولی و زوج نسبت بنذر عبد
و زوجه در چیزهائیکه منافی او لحق ایشان باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرّعات با منع شوهر اگر
منافی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحّت انست و هم چنین استیذان
از پدر در نذر فرزند احوط است اگر چه اقوی عدم اشتراطست و این سه طایفه اگر بدون اذن
نذر نمودند و بعد از ان مولی یا زوج یا پدر امضا نمود نذر صحیح است و امّا اذن و امضاء مادر پس
مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد و امّا اسلام پس اقوی عدم اعتبار ان است و نذر کافر منعقد
است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادات از او بواسطه مقدور بودن اسلام مقدور است
فصل سیّم شرط است در متعلق نذر دو چیز **اوّل** انکه ان فعل یا ترک مقدور
او باشد **دویم** انکه راجح باشد که توانستن کار را بجهة خدا قرار داد و فرقی نیست در
متعلق نذر انکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترک حرام و مکروه و فرقی نیست در انعقاد نذر مابین
انکه روزه روز معیّن را نذر کند مثلاً یا روزه یک روز را بدون تعیین ان پس در نذر معیّن واجب
است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در ان روز افطار و سفر کردن و اگر در سفر باشد
واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر اقوی و ان روز را روزه
بگیرد بلی اگر نذر کرده روزه ان روز را سفراً و حضراً سفر جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست
چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر سفر نیز واجب میشود و در همه
صور اگر ترک کرد روزه ان روز را واجب است قضاء ان بلکه کفّاره نیز و اگر مانع شرعی برای او
پیدا شد مثل انکه در ان ایام مریض شد یا حائض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها
واجب است و امّا در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است **مبحث دویم** در
یمین است و ان عبارت است از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترک کند و
منعقد نمیشود بغیر اسم خدا و صیغه ان بغیر لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در انکه
قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن ان و اذن مولی بلکه
اذن زوج و پدر بنا بر انچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی با منع زوج
و پدر منعقد نمیشود و از برای ایشانست حل ان اگر بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذا
است و معتبر نیست در متعلق ان رجحان پس قسم بر فعل یا ترک مباح هم منعقد است و واجب

بلکه اقوی است منه مدظله

میشود و اگر تخلف نمود کفّاره باید بدهد **مبحث سیّم** در عهد است و معتبر است
در ان انچه معتبر است در قسم و صیغه ان چنانستکه بگوید عاهدت الله ان اصوم شهراً مثلاً یا انکه
بگوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان اتصدّق بعشرة دراهم و بفارسی هم منعقد میشود و بدا
کفّاره خلف نذر و عهد کفّاره افطار شهر رمضانست و مخیّر است مابین آزاد کردن یک رقبه مؤمنه
یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی و در کفّاره قسم بر فرض تخلف مخیّر است مابین
آزاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن انها و با عجز از انها سه روزه متوالی روزه بگیرد

علت اعتبار در اذن زوج و والد محل تأمل است منه مدظله

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است و در ان چند مبحث است **مبحث اوّل** بدانکه حلال میشود
وطی کردن زن بعقد دائم و منقطع و بملک یمین و تحلیل و اوّل و دویم و چهارم محتاج بعقد میباشد و
معتبر است در عقد ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لازم است
در ان احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج
و عربی جاری نمودن ان با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و بلکه دو نفر میباشد
عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید انکحتک نفسی علی الصّداق المعلوم
پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت النّکاح لنفسی علی الصّداق یا انکه زن بگوید زوجتک نفسی علی الصّداق
المذکور پس مرد بگوید قبلت التّزویج لنفسی علی الصّداق یا زن بگوید زوّجتک نفسی علی المهر المذکور
پس مرد بگوید قبلت التّزویج لنفسی علی المهر یا انکه زن بگوید انکحتک نفسی من نفسک بالصّداق المذکور
پس مرد بگوید قبلت النّکاح لنفسی بالصّداق و بهتر انستکه همه را بگویند و معتبر است که صحیح اداء
کنند و در صیغه متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترک ننمایند و علاوه از تعیین زوجین و
صداق معتبر است در ان تعیین مدّت بنحویکه مضبوط باشد پس هر گاه زوجین عقد را جاری نمایند
زن بگوید متعتک نفسی فی المدّة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله بگوید قبلت التّمتع لنفسی
بالمهر یا انکه زن بگوید انکحتک نفسی فی المدّة المعلومة بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النّکاح
لنفسی هکذا یا زن بگوید زوّجت نفسی نفسک فی المدّة المذکورة بالمهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت
التّزویج لنفسی هکذا و جایز است توکیل غیر از برای مرد و زن یا یکی از انها پس بجای کاف انکحتک
یا زوجتک یا متعتک انکحت یا زوّجت یا متّعت موکّلتی و بجای لنفسی لموکّلی بگوید **مبحث دویم**

دراحکام انست بدانکه زن مالك میشود تمام مهر را بمجرد عقد وجایز است از برای او قبل از دخول
امتناع نماید از تمکین تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط کنند تمام مهر یا بعض
ان را تا مدتی بدهد وفا بان شرط لازم است واز برای مهر حدی نیست از کم یا زیاد وکافیست در
ان اگرچه تعلیم سوره قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر ومهر السنه پانصد درهم میباشد
وان بحساب قرانهای این زمان که یکمثقال صیرفیست مطابق است با دویست وشصت دو قران ونیم
وواجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج خود بانواع استمتاع و واجب است بر زوج نفقه
زوجه خود را بدهد از اکل وشرب ولباس و سکنی وخادم وامثال آن برحسب لیاقت او ونحو متعارف
وهم چنین واجب است بر او نفقه مطلقه رجعیه خود مادامیکه در عده اوست بخلاف بائنه
واگر نداد دین است بر ذمه او مگر انکه زن ناشزه باشد وتمکین نکند از شوهر خود که در اینحال
مستحق نفقه وهم خوابی نیست وگنهکار است پس شوهر او را نصیحت کند اگر اجابت نکرد
از فراش او دوری میکند بانکه پشت کند با او در فراش پس اگر فایده نبخشید او را بزند پس اگر
باز اجابت نمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کند واگر زوجین هر دو
از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و دیگری از کسان
زوجه که ما بین انها را اصلاح نمایند وجایز است از برای مرد اگر ازاد باشد تزویج تا چهار زن
حره بعقد دائمی یا هم و زیاده از ان جایز نیست واز کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند واگر بنده
باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی واز حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد ازاد
میتواند چهار حره یا سه حره و یك کنیز یا دو حره و دو کنیز بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمی
تواند و بنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یك حره یا دو حره داشته باشد و زیادتر نمیتواند و
از برای متعه و ملك یمین حدی نیست و زوجه دائمه هرگاه متعدد باشد بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط
اگر حره باشد هر چهار شب یکشب حق هم خوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت شب یکشب حق دارد و
هم چنین اگر حره کتابیه باشد و اگر امه کتابیه باشد هر شانزده شب یك شب و اگر تزویج نمود دختر باکره را
هفت شب از اول زفاف مختص باوست و اگر تزویج نمود ثیبه را سه شب مختص باو است وجایز
است از برای مرد سفر کردن پس حق هم خوابی زن مادامیکه در سفر است ساقط است واما
سفر یکه چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس جوانان بدون رضا

زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف خارج است واز جهة حق المواقعه در هر چهار ماه
یك مرتبه امر اشکل است واحتیاط باسترضای زوجه ترك نشود وجایز است [2] رجوع کند در بذل
خود و واجب جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یکمرتبه اقلاً **مبحث ششم**
در زنانیکه حرام است تزویج انها و در ان چند فصل است **فصل اول** در محرمات
بنسب و رضاع است وان هفت طایفه اند **اول** مادر و جده و هر چند بالا روند
دویم دختر و دختر دختر یا پسر هرچند پائین روند **سیم** خواهر **چهارم** دختر خواهر هرچه
پائین روند **پنجم** عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جده **ششم** خاله
خود و خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و جده **هفتم** دختر برادر و هرچه پائین روند
وحرام میشود برضاع مثل این هفت طایفه که حرامند بنسب بچند شرط **اول** انکه شیر ان
زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم وچه غیر دائم و یا ملك یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه
دویم حیوة مرضعه **سیم** انکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق ان
طفل بریزد و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند **چهارم** انکه شیر خالص باشد
نه انکه چیزی مخلوط باشد **پنجم** انکه شیر از یکشوهر باشد نه از دو نفر پس هرگاه مثلا
زن شیرده را طلاق دادند و زن دیگری شد واز او حمل برداشت و شیرش متصل بود
وقبل از وضع حمل مثلا ده مرتبه شیر بطفلی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر هم از شیر
شوهر دویم بان طفل شیر داد نشر حرمت بان نمیشود وهم چنین هرگاه از شوهری شیر
کامل بطفل دختری داد واز شیر شوهر دیگر پسری را این دو خواهر و برادر نمیشوند و با هم
محرم نیستند هر چند مادر رضاعی هر دو است وهم چنین شرط است اتحاد مرضعه باین
معنی که شیر کامل از یك زن باشد پس هرگاه بعض عدد از یك زن و بعض دیگر از زن
دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند **ششم** انکه شیر خوردن ان طفل
قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد طفل او باشد و در مرضعه شرط نیستکه قبل از
دو سال باشد از وضع حمل او هر چند با اینحال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است
هفتم انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد والا احتیاط نمایند **هشتم**
انکه مقدار وی از شیر او بخورد که گوشتی برویاند و استخوانش قوة بگیرد از ان یا انکه یکشبانه

[2] برای زوجه که بذل کند حق هم خوابی خود را بشوهر خود و جایز است هم

روز هر وقت کرسنه باشد شیر باو بدهند یا انکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد که در بین ان رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط ان طفل بمنزلهٔ طفل نسبی مرضعه و شوهر او ست و ان هفت طائفه که در نسب حرام بودند مثال انها از رضاعی بر ان طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز برا و حرام و جائز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین دختر نسبی مرضعه را اگرچه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگرچه ان طفل از غیر دختر او باشد ان دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب انکه زن او از اولاد نسبی مرضعه است و همچنین اگر زن پدر زن شیر دهد طفل ان شخص را پس برا و حرام مؤبد میشود بسبب انکه اولاد صاحب شیر است

فصل دویم در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح انها حرام مؤبد است و انها یازده طائفه اند **اول** مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد بر عاقد اگرچه با ان زن وطی نکرده باشد بلکه اگرچه او را طلاق داده باشد **دویم** معقودهٔ پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقودهٔ پسر بر پدر و همچنین کنیز منظوره یا ملموسه هر یک از ایشان بر دیگری حرام است **سیم** دختر زن مدخوله **چهارم** زنیکه شوهر دارد یا در عدهٔ رجعیهٔ غیر باشد و با علم بحال او او را عقد نماید که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگرچه با او دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر انکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود **پنجم** زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت ان بلکه همچنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بناء بر احوط اگر مرد محرم نباشد **ششم** زن ازاد دیکه شوهر او را نه مرتبه یا کنیزیکه او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بر ان مرد حرام مؤبد است لکن حرمت بعد از طلاق سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق دویم و چهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل **هفتم** زوجه ملاعنه یا مقذوفه بزنا که از جهة کر یا کنگ بودن لعان در ان جاری نیست **هشتم** زنیکه در عدهٔ رجعیه یا شوهردار باشد و با او زنا کند **نهم** خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهراً فرقی نیست ما بین اینکه هر دو صغیر یا کبیر یا مختلفین باشند **دهم** زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده

افضاء کند بناء بر مشهور هر چند محل تامل است **یازدهم** زنای سابق بر عقد که موجب حرمة مادر و دختر دو خواهد بود بناء بر احوط و همچنین وطی بشبهه اما زنای لاحق منشاء حرمة نمیشود و همچنین وطی بشبهه

فصل سیم در زنانیکه تزویج انها حرام است در بعض احوال و انها چند طائفه اند **اول** تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقا یا رجعی یا گذشتن عده او مانعی ندارد **دویم** خواهر زن دائمی یا متعه خود تزویج نمودن مادامیکه زنش در حبالهٔ او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با گذشتن عده او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدة یا هبهٔ ان ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بناء بر احوط هر چند عده او بائنه است **سیم** دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او و اما با اذن او مانعی ندارد **چهارم** زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقیست حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگرچه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگرچه کتابی باشد و اما نکاح کتابیه پس اقوی جواز انست هر چند احوط ترک است خصوصاً در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال

خاتمه بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بناء بر احوط و همچنین است بعکس بلی جائز است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج او را نموده چنانچه جائز است نظر کردن بکنیزیکه میخواهد او را بخرد و همچنین نظر بزنهای ذمیه در انچه متعارف انها عدم ستر انست مادامیکه بریبه و تلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن و مرد بمرد در ما عدای عورة جائز است و در حکم انها میباشند محارم و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورة و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرة نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز انها از کسب و بر پسر است که ببرید و است با قدرة او نفقه اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز او بر مادر است و با نبودن یا عجز او بر پدر و مادر است و نفقه مملوك و حیوانات محترمه بر مالك انها است

مطلب ششم

در طلاق است و ان عبارة است از رها نمودن عیال دائمی را از قید زوجیت و در ان چند فصل است

فصل اول در شرائط طلاق دهنده و ان چند چیز است **اول** بلوغ **دویم** عقل **سیم** اختیار **چهارم** قصد داشتن پس طلاق صبی و مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جائز است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل **فصل دویم** در شرائط

زنیکه او را طلاق میدهند و ان چند چیز است **اوّل** انکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح
نیست بلکه در ان جدائی حاصل میشود با نقضاء مدّت ان یا بخشیدن زوج مدّت او را **دوّم** خالی
بودن او در وقت طلاق از حیض و نفاس مگر انکه غیر مدخوله یا ابستن باشد یا شوهر کها او را طلاق
داده غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال ان زن اگرچه بعد معلوم شود که طلاق در حال حیض
یا نفاس بود **سیّم** انکه در طهری باشد که در ان طهر با او جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره و
یائسه و زن ابستن و اما زنیکه در سن حیض است و لکن نمی بیند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن
او صحیح است طلاق او **چهارم** تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون تعیین

علیه ترک احتیاط نشود من م مدّ ظله

فصل سیّم در شرائط طلاق واقع و دو چیز است **اوّل** صیغه ان بلفظ عربی صحیح
با اینکه مثلاً بگوید ز...طالق و بغیر لفظ طالق واقع نمیشود **دوّم** حضور دو مرد عادل حال طلاق
و شنیدن انها انرا **فصل چهارم** بدانکه طلاق بر دو قسم است **اوّل** طلاق بائن که
طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و ان در پنج مقام است **اوّل** طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه
حاصل میشود بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و یاشک در ان
ملحق بغیر قرشیه است اگرچه احوط مراعات احتیاط است در ان **دوّم** طلاق صغیره که نه سال
او تمام نشده باشد **سیّم** طلاق غیر مدخول بها **چهارم** طلاق زنیکه کراهت داشته
باشد از زوج خود و مالی بشوهر بدهد در عوض انکه او را طلاق دهد و انرا طلاق خلع مینامند
و هم چنین اگر زوجین هر دو از هم کراهت داشته باشند و زوجه چیزی بزوج دهد در عوض
طلاق دادن و که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم مادامیکه زن در عدّه خود رجوع
نکرده بزوج خود در انچه بعوض طلاق داده جائز نیست که زوج رجوع باو نماید بلی اگر زن در
عدّه رجوع بعوض نمود رجعیه میشود **پنجم** طلاق سیم زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که
در دفعه سیم نمیتواند رجوع کند بان زن **قسم دوّم** طلاق رجعی است که مادامیکه
عدّه او منقضی نشده جائز است باو رجوع کند و متحقق میشود رجوع بهرچه دلالت کند بر
ان اگرچه بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که او را شمیبرد تا عدّه او منقضی نشده
و بعد از انقضاء ان دیگر ارث نمیبرد بلی اگر مریض طلاق داد زوجه خود را و بان مرض مرد ان زن
ارث میبرد از او تا یکسال هلالی بشرط انکه ان زن شوهر نکرده باشد و ان مرض متصل بموت

او باشد و همچنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر ان زن در عدّه بمیرد **فصل پنجم**
در عدّه است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عدّه ندارند مگر عدّه وفات و زنیکه حیض میبیند
عدّه او سه طهر است بعد از طلاق و در طهر اوّل کفایت میکند یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن
حیض سیم از عدّه بیرون میرود اگر حیض باشد و اما عدّه او دو طهر است چنانچه عدّه متمتع بها دو حیض
است و در این دو اگر خون نمی بیند عدّه ان یک ماه و نیم است و عدّه زنیکه ابستن باشد زائیدن او است
مطلقاً اگرچه سقط کند و عدّه وفات چهار ماه و ده روز است مطلقاً مگر در ابستن که عدّه او ابعد
الأجلین است مگر کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقاً مگر اگر ابستن باشد که ابعد الأجلین است زن
و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن
لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال ان در ایام عدّه و جائز نیست از برای مطلقه رجعیه که از خانه که
در ان بوده در وقت طلاق بیرون رود و هم چنین بر مرد حرام است بیرون کردن او و مکروه بعضی مواد
و مبدء عدّه مطلقه طلاق او است اگرچه ندانسته باشد و مبدء عدّه وفات شنیدن او است نه مرت زوج خود را

علیه ترک احتیاط باکی ندارد انتهی منه مد ظله

منهج دوّم

در مهمات احکام معاملات است و در ان چند باب است **باب اوّل** در احکام خریدن و فروختن
و در ان چند بحث است **مبحث اوّل** در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات
ان و در ان چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه
اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هرگاه اداء دین موقوف بران باشد
بلکه با حوط و تجارت مستحب است انسکه اشتغال بان بجهة توسعه روزی بر خود و عیالات باشد برای
انفاق و تصدّق نمودن و زیارت رفتن و امثال ان باشد و آداب و مستحبات ان چند چیز است
اوّل یاد گرفتن مسائل ان بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمیتواند تصرف کند
در عوضیکه میگیرد پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف کند **دوّم** فرق
نگذاردن میان دو خریدار مسلم در قیمت **سیّم** اقاله کردن با کسیکه از خرید یا فروش پشیمان
است **چهارم** مسامحه نمودن در معامله **پنجم** انکه در وقت فروش راجح وزن کند
و در خریدن اندکی مرجوح **فصل دوّم** در معاملاتیکه مکروه است و عمده انها چند چیز است
اوّل صرافی **دوّم** طعام فروشی از گندم و جو و امثال ان **سیّم** کفن فروشی **چهارم**

فقایع پنجم خرید و فروش با مردمان دنی ششم معامله با ظلمه با آنکه ندانی عین ان مال که
از او میگیری حرام است هفتم مال الغش وشی هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن
نهم بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ دهم قسم
یاد نمودن دران یازدهم معامله بین الظلوعین فصل سیم در معاملاتیکه حرامست و
ان در چند مقام است اوّل خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز انتفاعات
محلّله با نست ولکن متنجس اقوی جواز معامله با نست برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه
مطلقا در چیزیکه تطهیر ان بناشد دوّم بیع و شری غصب و امّا اگر چیزی را بذمّه بخرد و در
عوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست و لکن مشغول ذمّه صاحب مال و بایع هر دو است
لکن اگر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله خالی از
اشکال نیست و همچنین هرگاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است
بر او هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند سیّم معامله
بچیزها یکه مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده
ان منحصر بحرامست مثل آلات لهو یا آنکه قصد متبایعین صرف کردن ان در حرام باشد مثل خریدن
انگور برای شراب انداختن پنجم معامله بچیزیکه دران غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله
بر کلّی نموده و مغشوش را داده تفاوت مغشوش یا درست بر ذمّه او است باید بدهد و اگر معامله بر
همان شخص نموده بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد و در بقیه خیار تبعّض
صفقه ثابت است و همچنین است در جانب مشتری اگر پول قلب بدهد ششم زیاد نمودن
در بین معامله دو نفر هرگاه قصد خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد یا غیر ان
هفتم معامله ربوی بدانکه در حدیثست که یکدرهم ربا بزرگ تر است از گناه هفتاد
زنا با محارم و ربا در معامله انستکه کسی بخرد و بفروشد جنسیکه مکیل و موزون باشد بهمان
جنس با زیاده اگرچه ان زیاده از غیر ان جنس باشد بلکه اگرچه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمه
شرط و هم چنین است اگر جنس نقد را بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر در هر دو
طرف ضمّ غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضمّ غیر جنس کنند یا دو طرف کمتر ضرر ندارد و در معدود
مثل گردو و تخم مرغ و چیزها یکه بذراع یا مشاهده تعیین میشود ربا نیست و مناط در مکیل و

علّه در غیر موارد مستثناست

فرع ملاحظه

علّه بشرطیکه از منافع مقصوده ان متعارفی محسوب شود

فرع ملاحظه

علّه کلیه مسئله خالی از تأمّل نیست هر چند قصد موجب تحریم است

فرع ملاحظه

و موزون بودن در بلد معامله است اگر هر بلد بطوری تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان
که در بعض بلاد عددیست و در بعضی موزون است بلی اگر در اغلب بلاد چیزی موزون باشد
و در بلدی معدود اقوی اجراء حکم ربا است دران بلد نیز فرقی نیست در تحقق ربا ما بین جنس خوب و بد
صحیح و معیوب و واجد صفتی و فاقد ان مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری و گرده
که هر دو یکجنس میباشند و مس شکسته بدرست و طلای ساخته بنساخته و مسکوک بغیر مسکوک
اگرچه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم ربا در همه جاریست و احوط اجراء حکم ربا
است در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامیکه دو جنس محسوب باشند ربا نیست بلی گندم یا
جو شرعاً در باب ربا معاملی در حکم یکجنس میباشند و ربا دران جاریست و بدانکه ربا در چند مقام حرام
نیست بلکه ربا او نیست اوّل در معامله ما بین پدر و فرزند اگرچه دختر باشد لکن احوط اقتصار
بر پسر است دوّم ما بین زن و شوهر سیم ما بین سیّد و مملوک چهارم ما بین مسلم و
کافر حربی در صورتیکه از حربی زیاده بگیرد و ربا دادن با و جائز نیست بخلاف غیر حربی که مطلقا جائز
نیست مبحث دوّم در عقد بیع و شری بدانکه فروختن عبارت است از آنکه عینی را تملیک غیر کند بعوض
و بعد از تعیین مبیع و ثمن بایع بمشتری بگوید بعتك هذه الدار بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید
قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید ملکتك هذا الکتاب بعشرة دراهم مشتری بگوید تملکت یا
اشتریت معتبر نیست دران ایجاب از جانب بایع و قبول از جانب مشتری و باید معنای صیغه را بداند
و قصد انشاء تملیک و تملّک کند بان و میتوانند هر کدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسیرا در اجراء عقد
بلکه هر دو یک نفر را یا احد هما دیگری را وکیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یکنفر باشد علی الاقوی
بلکه اقوی کفایت عقد عربی است اگرچه بتواند بعربی ادا کند یا کسیرا وکیل نماید بلکه جائز است معامله
بمعاطات که جنس را بقصد تملیک بدهد و پول را بقصد تملّک بگیرد بخصوص در اشیاء یسیره باشد
و مفید ملکیت است علی الاقوی بلی مادامیکه هیچ کدام تصرف در انچه باخذ و یید نکرده باشند میتوانند
رد کنند و معامله را بر هم بزنند بخلاف انکه اگر یکی از انها یا هر دو تصرّف کرده باشند دران بانتقال
یا نقل اگرچه خیار فسخ دران داشته باشد یا تلف شده باشد که در اینصورت معامله لازم شده
مبحث سیم در شرائط متبایعین و عوضین وان چند چیز است اوّل بالغ بودن بایع و
مشتری پس جائز نیست معامله نابالغ اگرچه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از نابالغ بعنوان

علّه در الطلاق و فی تأمّل است

فرع ملاحظه

دویم عاقل بودن سیم قصد خریدن وفروختن چهارم راضی بودن بایع پنجم
مالک بودن انچه میخرند ومیفروشند یعنی مالک معامله کردن باشند واین شرط لزوم است پس اکر مال
غیر را فضولاً بدون اذن او بلکه با عدم اذن او وغصباً خریدند یا فروختند لزوم ان معامله موقوف باجازه
مالک است اکر اجازه نمود عوض مالش را میکیرد والّا باطل است وهمچنین است اکر مال او را با مال خود
باهم بفروشد یعنی پس ان معامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غیر موقوف باجازه او پس اکر
اجازه نمود که صحیح والّا نسبت بمال غیر معامله باطل است واما خریدار میتواند ان معامله را فسخ کند
بخیار تبعض صفقه بشرط انکه کیفیّت را ندانسته خریده والّا نمیتواند مکر انکه بایع راضی بان شود وعلی کل
حال مشتری رجوع میکند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده وذکر کیفیّت معرفت
بمقدار ان تفصیل است ششم انکه مبیع یک از عوضین متعلق حق غیر نباشد والّا صحیح نیست و
موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمده انها در چند مقام است اوّل عین مرهونه که
ملک راهن ومتعلّق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش ان از برای راهن مکر باذن مرتهن
ونه از برای مرتهن الّا برای استیفاء دین باذن حاکم شرع اکرچه راهن راضی نباشد دوّم مال
وقف که متعلق حقّ موقوف علیه است وجایز نیست بیع ان مکر در چند موضع اوّل جایی است
که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع شده باشد که مظنّه تلف مال یا نفس در
ابقاء ان باشد دوّم درصورتیکه عین موقوفه خراب ومضمحل شود که منفعت مقصوده از
ان حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند وپول انرا صرف در اقرب بغرض
واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان وموارد دیکر نیز هست سیم بیع ام ولد یعنی کنیزی که از آقای
خود درصورتیکه انعقاد ان ولد در ملک او باشد وجایز نیست از برای مالک فروش ان کنیز مادامیکه ان ولد
نمرده است الّا در چند جا که در محل خود ذکر شده ومقامات دیکر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است
هفتم انکه مبیع عین باشد نه منفعت واما در ثمن پس کافیست منفعت بودن هشتم
انکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد وکافی نیست وزن وکیل ان بعیار غیر معلوم چنانچه
جزاف هم کافی نیست مکر در چیزهاییکه مشاهده رفع جهالت ان میشود ومناط در هر بلدی رفع جهالت در عرف
است بمتعارف ان بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام کریخته صحیح نیست مکر با
ضمیمه که صحیح است اکرچه ان غلام بدست او نیاید مبحث چهارم در خیارات است وان چند قسم است

اوّل خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق وجدا نشده باشند میتوانند معامله را بهم
زنند وبعد از جدا شدن بیع لازم میشود دوّم خیار حیوانست تا سه روز برای مشتری نر بیع
مکر انکه ثمن هم حیوان باشد وفرق نیست در اقسام حیوان اکرچه غلام وکنیز هم باشد سیّم خیار
شرط برای هرکه شرط قرار دادند تا مدتیکه معیّن نمودند چه بایع چه مشتری یا هردو یا اجنبی و
فرق نیست در خیار شرط ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدّت معینه وغیر ان وشروطیکه خلاف مقتضای
عقد وکتاب وسنت نباشد جایز است شرط کردن ان در ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطه ثوب معیّن
یا قرض دادن مقداری باو ولازم است وفاء بان شرط بر فرض قدرت والّا کسیکه از برای او شرط شده
مختار بر فسخ ان معامله خواهد بود وهمچنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب مال
او باشد وانرا شرط نتیجه کویند چهارم خیار غبن از برای مغبون با جهل بان غبن در وقت
معامله پنجم خیار تاخیر دادن ثمن یا مثمن تا سه روز در چیزهاییکه بماند یک روز فاسد نشود
ودر انچه فاسد میشود تا یک روز بکذرد اکر نیامد مالک مختار بر فسخ معامله است اکر شرط تاخیر نکرده
باشد ششم خیار رؤیت وان چنانستکه جنس معیوبی را درست ندیده با وصافی بخرد اکر
دارای ان اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن ان مختار است بر فسخ واکر بهتر درآمد فروشنده
خیار دارد هفتم خیار عیب است اکرچه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد ومشتری
مختار است بر فسخ ان معامله یا امضاء ان باکرفتن تفاوت ما بین صحیح ومعیب قیمتهما وبایع مختار است
اکر ثمن معیوب درآید واین خیار ساقط میشود بچند چیز اوّل علم مشتری بان عیب در وقت
معامله دوّم انکه بعد از اطلاع بر ان عیب مشتری راضی بان شود سیّم انکه خیار عیب را
ساقط کرده باشد چهارم انکه فروشنده تبری از عیوب ان کند یا انکه بفروشد با وجود عیب
معیّن یا هر عیبیکه دارد بلی اکر تبری از عیب معینی بنماید خیار عیب دیکر ساقط نمیشود پنجم
تصرّف کردن مشتری در انچه قبل از علم بعیب یا بعد از ان که مسقط رد است امّا میتواند ارش
بکیرد وخیار عیب فوری نیست وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست ششم خیار تدلیس
است وان چنانستکه فروشنده یا خریده در مال خود کاری کند که انرا بهتر بنمایاند وبعد از
علم بان میتواند فسخ کند یا امضا نماید بدون ارش هفتم خیار شرکت است وان چنانستکه
کسی جنسی بخرد ومعلوم شود که قدری از ان مال غیر بوده وان غیر امضاء ان معامله را نکند

عمله بلکه در مطلق خیارات غیر زمانیه فوریة جایز است منه مدظله

که در این صورت با آن غیر در آن مال شریک است پس مشتری مخیر است ما بین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر با او داده و از اخبار بعض صفقه هم میگویند **هشتم** خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است **مبحث پنجم** در بیع صرف است و مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس و احکام ربا اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با زیادتی مانعی ندارد پس اگر در همان مجلس بعضی از آن را قبض کرد و بعضی نزد او ماند و از هم جدا شدند بیع در آنقدر یکه داده صحیح و در آن قدریکه نداده باطل میشود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است و فرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف ما بین آنکه عوضین هر دو مسکوک باشند یا یکی از آن دو مسکوک باشد یا هیچکدام مسکوک نباشد و اقوی عدم جواز فروختن خاک نقره است که از معدن آن بیرون میاورند بنقره خالص بلی جائز است بطلا یا غیر آن و همچنین خاک طلا بطلا جائز نیست بلی جائز است بنقره یا غیر آن **مبحث ششم** در نقد و نسیه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکال در صحت صورت اولی و بطلان ثانیه نیست و اما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است و صحیح است و شرط است در آن که تا مدت معین قرار دهد مثلاً تا یکسال هلالی و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً ببایع بدهد و تا مدت آن بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری مرد آن دین معجل میشود و میتواند مطالبه آن را نماید از ورثه اگر چه مدت منقضی نشده باشد و اگر جنسی را بدو نرخ بفروشد مثلاً بگوید فروختم این را بتو نقداً بیک تومان یا نسیه بدو تومان این معامله باطل است بلی تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد و اما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس این را سلف میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من گندم را مثلاً که یکسال دیگر بدهد بده قران نقد و همچنین معتبر است معین نمودن آن جنس را باوصافیکه تفاوت میکند قیمت بتفاوت آن و احوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و همچنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد و جائز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را که بسلف خریده بغیر بفروشد

باب دوم

در قرض است بدانکه قرض

دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه آن اقرضتك و امثال آنست که دلالت کند بر آن و جائز است قرض بدون صیغه و علی کل حال قرض اگر چه از عقود لازمه است باشرائطها ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجبست بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد ربا و حرام است اگر چه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگر چه آن زیاده شرطی یا وصفی باشد و جائز نیست بر قرض گیرنده آن مال را که با شرط زیادتی قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند و اگر تلف شد مثل آن را هر گاه مثلی باشد یا قیمت آن را هر گاه قیمی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد و در حرمت ربا در قرض شرط نیست که آن جنسی که قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه ربا در معدود نیز جاریست و اگر در ضمن العقد شرط مدت کند اقوی وجوب وفا بآن شرط است و جائز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر آنکه مدیون قدرت بر اداء آن نداشته باشد یا آنکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنای اوست و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج بآنها و امثال آن که در این صورت مطالبه کردن جائز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیز دیگر بکسی قرض داد و قیمت سوقیه آن کم شود مقرض همان قدر را که قرض کرده بدهد کافیست و معتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار آن و تخمین کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن و آن عبارت است از گرو گذاردن مالی را نزد کسیکه از او طلب کار است بعنوان وثیقه و اطمینان و اگر طلب او را نداد از آن مال استیفاء نماید و گرو دهنده را راهن و گرو گیرنده را مرتهن میگویند و آن مال را عین مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظیکه بر آن دلالت کند و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ و عقل و در راهن جواز تصرف در آن مال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که فروش آن صحیح باشد و در دینی که ثابت در ذمه راهن باشد چه عین باشد چه منفعت و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوف باجازه اوست و عین مرهونه و منافع آن مال مال راهن است و لکن جائز نیست از برای او نقل آن عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جائز نیست از برای مرتهن تصرف در آن مگر باذن راهن پس اگر یکی از ایشان در آن تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف بر اجازه اوست و

اگر مرتهن انرا باذن راهن فروخت ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید فروخته باشد که ثمن
ان رهن باشد پس احکام رهن دران ثمن جاریست و هر وقتیکه جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ دین
بعد از مطالبه ونداد ن او جایزاست عین مرهونه را بفروشد واستیفاء طلب خود را ازان بنماید اگرچه
عین مرهونه از مستثنیات دین باشد وباید با امکان باذن حاکم شرع باشد واگر قیمت عین زائد از طلب
او باشد تتمه را براهن بدهد واگر دیون دیگری هم داشته باشد ومفلس شده ومالش وفاء بدیون او
نمیکند سائر غرماء با مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب او ولی سائر غرماء در ان تتمه باهم شریکند واگر
مرتهن طلب دیگری هم از راهن داشته باشد غیر از ان دینیکه ان مال را رهن ان گذارده حال او حال سائر
غرماء است

باب چهارم

در ان
در حجر است و ان عبارتست از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است
اوّل بالغ نبودن که مانع از تصرف او است در مال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون آمدن
منی یا روئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی تمام از عمر پسر و نه سال تمام از عمر دختر
دوّم دیوانه بودن تا کامل شود عقل او وکسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع از
تصرف است بخلاف حال افاقه وملحق میشود باو در حکم سفیه و او کسی است که صرف میکند مال خود را
در غیر اغراض عقلائیه **سیّم** بنده بودن اگر قائل شویم بمالک شدن او[۳] که صحیح نیست تصرف در مالش
مگر باذن مولی **چهارم** مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط **اوّل**
ثبوت دین او نزد حاکم شرع **دوّم** رسیدن وقت ان اگر دین او مؤجل باشد **سیّم** انکه مالش
کمتر از دین باشد **چهارم** مطالبه طلبکاران واما مریض پس اقوی صحت تصرفات او است در مال
خود اگرچه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال خود در مقدار زائد
نافذ نیست مگر با مضاء ورثه وهم چنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضاء کردند و بعضی رد
نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند از ان زیاده نافذ است نه غیر ان

باب پنجم

در ضمان وکفالت است وضمان عبارتست از تعهد نمودن وبذمه گرفتن طلب کسی را از دیگری ومتعهد را
ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه گویند ومعتبر است در ضمان رضای ضامن و
مضمون له اگرچه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له با ان والا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را

بدانکه

عله۱ لزوم این شرط خالی از نظر نیست ض ع مدظله
عله۲ علی الاحوط ایهم بشرط امتناع راهن از فروش ض ع مدظله
عله۳ ولو در انچه مولی بوی تملیک میکند علی الاقوی ض ع مدظله

بدانکه بضمان ذمه مضمون عنه بری میشود از ان دین وذمه ضامن مشغول میشود وضامن باید
اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن انچه را بمضمون له داده از او میگیرد
والا مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمهٔ خود بگیرد که یکسال
دیگر مثلاً اداء نماید اگرچه دین مدت نداشته باشد وانچه ذکر شد در صورتیست که ضامن مال شود
اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس انرا کفالت گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد کفیل باید اورا
تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهراً رهاند در حکم کفیل میباشد وذمه کفیل
بری میشود بیکی از چند چیز **اوّل** بتسلیم نمودن مدیون **دوّم** بری شدن ذمه مدیون
از دین باداء ان یا باداء کفیل یا با براء داین **سیّم** بمردن مدیون **چهارم** با براء مکفول له
کفیل را از کفالت چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن بری میشود باداء او یا مضمون عنه یا با براء دائن
ذمهٔ او را یا ضمان او را[۱]

باب ششم

در حواله و ان عبارتست
از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمهٔ دیگری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله
بکر بکند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل وعمرو را محتال وبکر را محال علیه میگویند وذمه
زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود از انمال ونقل میشود بذمه بکر بشرط انکه ذمه بکر مشغول
باشد برای زید بمثل ان مال پس باید بکر که محال علیه است انمال را بعمرو که محتال است بدهد
وشرط است رضای محیل ومحتال اما رضای محال علیه پس ان نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل
نباشد[۲] یا بغیر جنس انچه براو حواله شده است واگر مدیون باشد بان پس در اعتبار رضای او اشکال است
واحوط اعتبار است واگر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس انچه حواله کرده است در این صورت نیز
بلا اشکال رضای او معتبر است وباید ذمه محیل مشغول باشد برای محتال واما اگر ذمه محیل مشغول
نباشد برای محتال وحواله کند بمحال علیه که مال را باو بدهد این حواله مصطلح نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است ودران معتبر است چند چیز **اوّل** عقد که موجر بگوید اجرتك هذه الدار
الی سنة بخمسین قراناً ومستاجر بگوید قبلت هکذا وامثال ان از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیک منفعت
عین در زمان معین بعوض معلوم وجایز است بلفظ غیر عربی مباشره یکنفر از جانب هر دو وهم چنین
جایز است معاطات دران چنانچه در بیع گفته شد وعقد اجاره از عقود لازمه است و در معاطات

جایز

عله۱ ابراء نفس ضمان خالی از اشکال نیست مثل ابراء نفس کفالت بلی ابراء مافی العهده و براءت تسلیم باکی ندارد ض ع مدظله
عله۲ حواله بر بریء هم خالی از اشکال نیست ض ع مدظله

جائز است مگر بعد از تصرّفات احد هما دویم تعیین عینی که باجاره میدهد اگرچه بکسر مشاع باشد
مثل نصف و ثلث و امثال ان سیّم تعیین مدّت بطوریکه مضبوط باشد پس اجاره در مدّت غیر معیّن
صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره دادم هرماهی یک تومان مثلاً چهارم تعیین مال الاجاره
از جنس و قدر و زمان اداء و اگر زمان اداء را معیّن نکرده باید نقد بدهد و باطل نمیشود اجاره
بمردن موجر یا مستأجر و بفروش ان عین و جائز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملک مستأجر
میشود چنانچه جائز است اجیر غیر شود برای عمل معینی

باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضاربه انستکه کسی قدر معیّن از پول طلا یا نقره خود را بکسی دهد که بان تجارت
کند و شرط کند براو که ربح ان مابین هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل نصف یا ثلث
پس مالک را مضارب و ان دیگر را عامل میگویند و امّا اگر شرط کند که تمام ربح مال از مالک باشد
پس انرا بضاعت گویند و همچنین اگر شرطی نکنند پس در این دو صورت تمام ربح از مالک است و
عامل مستحق اجرة المثل است و امّا اگر شرط کند که تمام ربح از برای عامل باشد پس اگر بدادن ان پول
قصد قرض دادن کرده صحیح است عه۳ والّا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد
یا انکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل انکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل و بقیه از
مالک یا بعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد انها باطل و تمام ربح در اینصورت از برای مالک
و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک بر عامل شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل
معین است که وفا بشرط او کند و اگر تخلّف نمود فضولی است با اجازه مالک صحیح و بدون ان باطل
و بر هر دو تقدیر مستحق ربح است و نه اجرة المثل الّا برضای مالک و عامل مضارب امین است پس اگر مال
مالک بدون تعدّی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

در شرکت است بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلّاک و نجار باهم قرار دهند
که انچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند و همچنین شرکت وجوه باطل است بانکه دو نفر
بی چیز که ابرو داشته باشند باهم قرار دهند که هر یک هر چه بخرند بنسیه و بفروشند در ان شریک
باشند و منفعت را باهم قسمت کنند و همچنین باطل است شرکت مفاوضه بانکه باهم قرار دهند
که هر یک هر وجه مالی را مالک شوند شریک باشند امّا ماعدای اینها از شرکت در اموال صحیح است

علیه در صورة تملیك منافع خود علی الاطلاق ضرع مدّظله

عه۳ در عقد قرض لفظ یا عدم ظهور لفظ در قرض صحتش خالی از تأمل نیست ضرع مدّظله

و سبب شرکت چهار چیز است اوّل انکه بمعامله حاصل شود مثل عامل و مضارب که در ربح
با مالک شریکند یا انکه دو نفر هر کدام یک تومان میدهند و یک خروار گندم مثلاً میخرند یا خانه
اجاره میکنند دویم انکه بارث مالی منتقل شود بانها سیّم بممزوج شدن مال احدهما بمال
دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند چهارم شرکت عقدیست علیه بانکه دو نفر هر یک مقداری
از مال بیاورند و بر روی هم بریزند قرار دهند که بان معامله کنند و در ربح شریک باشند
و این محتاجست بایجاب و قبول قولی یا فعلی و قرار شرکت در ربح بنحویستکه باهم قرار
دهند و بالاطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است
و در تمام صور جائز نیست از برای یکی از ان دو تصرّف کند در انمال مگر باذن دیگری و اگر
هر دو راضی بقلع شرکت کنند فبها و اگر یک کدام از انها بان راضی نباشد دیگری را جبر میکند بقسمت
و طریق قسمت نمودن انمال یکی از دو طریق است اوّل انکه همان مال را تنصیف کنند یا تثلیث
و نحو ان بر حسب شرکت انها در ان مقدار و قرعه میزنند هر قسمتی باسم هر کدام در امد مختص
باو میشود و این طریق قسمت در صورتیستکه قسمت کردن انمال باعث نقص قیمت ان نشود بطوریکه
ضرر وارد اید والّا نمیتواند احدهما جبر کند دیگری را باین قسمت بلی با تراضی مانعی ندارد
طریق دویم انستکه ان مال را باهم بفروشند و قیمت انرا باهم قسمت کنند بطریق سابق و
شریک امین است که ضامن نیست هرگاه انچه در دست او است تلف شود بدون تعدّی

باب دهم

در وکالت است و ان عبارة است از نائب گردانیدن غیر را در تصرّف از مال یا حق یا اجراء عقد
و امثال ان و جائز نیست برای وکیل تصرّف کند بغیر انچه موکل معیّن کرده والّا فضولیست و اگر
او را وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر انچه مصلحت موکل را میداند عه۲ و وکیل امین است
پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست و وکالت
عقد یست جایز از طرفین که هر کدام میتوانند انرا فسخ کنند و شرط نیستکه دیگری را اعلام کند بر
فسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جائز نیست در ان مال تصرّف نماید مگر با علم برضای
موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرّفی نموده در ان مال صحیح و
ممضی است و محتاج باجازه موکل نیست

باب یازدهم

علیه باین معنی که اصل شرکت بامتزاج مالین حاصل خواهد شد و نتیجه عقد شرکت جواز تصرف هر یک است و تحدید استحقاق هر یک از ربح معامله ضرع مدّظله

عه۲ ظاهراً ملاحظه علم مفسده کافی است [illegible] مدّظله

در ودیعه و عاریه است و دران دو فصل است **فصل اول** در ودیعه است و
ان عبارت است از انکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن ان و ان عقدیست
جائز تا مادامیکه نزد او است واجب است بر او حفظ ان بر حسب عادت و او امین است و با لتعدی
بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالک معین کند بر او که از ا حفظ کند در جای معین متعین است
و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن است مگر انکه خوف تلف از در انجا داشته باشد و بر حسب
عادت مصلحت حفظ ان تغییر مکان ان باشد و اگر مودع مرد واجب است بر مستودع فورا ان امانت را
بورثه او برساند **فصل دویم** در عاریه است و ان عبارت است از دادن مال را بکسیکه از ان منتفع
شود به پوشیدن یا سکنی یا امثال ان و اگر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود یا در دست او تلف
شود ضامن نیست مگر انکه شرط ضمان کرده باشند یا عاریه ذهب و فضه باشد و باید عاریه دهنده
جایز التصرف باشد پس اگر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد و در دست او ناقص القیمة یا تلف
شود هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد بغصبیت ان و باید غرامت ان را بکشد و اگر یکی از ان
دو غرامت کشید و بمالک رسانید از دیگری ساقط میشود و بر فرض غرامت کشیدن مستعیر اگر
وقت تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع میکند بان بر غاصب و از او میگیرد

باب دوازدهم

در غصب و ان استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او و ان حرام است و بر او واجب است
فورا بصاحبش برساند بلکه اگر ان مال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شد
بر همه واجب است که از عهده ان بیرون ایند و گذشت که اگر بعضی از انها جاهل بغصبیت بودند
و غرامت کشیدند رجوع میکنند بر غاصب اول و قرار ضمان بر او است که اگر ان مثلی است از قبیل گندم
و جو و امثال ان مثل ان را و اگر قیمتی است قیمت یوم الاداء او را باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت
نمود حاصل ان از زارع و اجرة المثل زمین از برای مالک بر ذمه زارع است

باب سیزدهم

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای دفع نزاع و چه صلح در مقام
بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء و ان عقدیست لازم و مستقل که فائده مذکورات را دارد و یکی از دو نفر را
مصالح و دیگری را مصالح له گویند و ان چیزیکه نقل بشود مصالح عنه میگویند اگر چه دعوی

حاشیه: علیه از ید از وجوب دفع بدا زمال که تخلیه باشد معلوم نیست ضرع مدظله

حاشیه: علیه و الا قرار ضمان بر وی خواهد بود ضرع

حاشیه: علیه در صورت تفاوت بین قیمة یوم الاداء و یوم التلف احوط در مقابل التفاوت مصالحه است ضرع مدظله

حاشیه: علیه در صورت رضا مالک از بقاء زراعت و الا مالک را میرسد که قطع زرع وی کند بلا اجرت منه ضرع مدظله

یا حق باشد و ان مالیکه بان صلح میکنند مصالح به و مال المصالحه میگویند و بعد از تعیین همه مذکورات
مصالح بمصالح له میگوید صالحتک عما ذکر بما ذکر و مصالح له قبول میکند و صیغه ان بغیر عربی نیز کافی است
و اگر خیاری برای احدهما یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جائز است و الا لازم است و اگر کسی ادعائی بر
کسی داشته و او منکر باشد جائز است که مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند و این
قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه دفع نزاع دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در
ذمه دیگری باشد میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در اخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل
انکه ده تومان زید ادعا میکرد و به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج
تومان دیگر بر ذمه او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادعای دروغ نمود ان پنج تومان که
گرفته است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطنا از یکدیگر راضی شوند مؤاخذه اخرویه هم نخواهند
داشت و همچنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد و اما مدعی علیه میداند اگر مصالحه کند و در
باطن زید انچه استحقاق دارد بکند ضرر ندارد و الا بقیه را در اخرت مؤاخذ است خیار عیب و
غبن در صلح جاریست چنانچه در بیع ذکر شد و جائز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا
بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست و حکم ربا در ان جاریست پس اگر صلح کند صد
تومان را بنود تومان جائز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

در هبه است و ان عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری بعوض معینی یا بدون عوض و
معتبر است در ان ایجاب و قبول بهر لفظیکه بر ان دلالت کند و کافی است در ان فعل که بدهد باو بقصد
بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در ان قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار
طلب خود را بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و
هبه عقد جائز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است **اول** انکه موهوب له
از ارحام واهب باشد **دویم** انکه موهوب له در عین موهوبه تصرف کرده باشد باتلاف یا
بنقل و امثال ان یا تلف شده باشد نزد او **سیم** انکه هبه معوضه باشد که بدون رضای
موهوب له رجوع نمی تواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است و در ان چند مطلب است **مطلب اول** در وقف است

وان

حاشیه: منه مجرد رضای بعد از عقد هم بود کافی در رفع ضمان نیست بلی اگر قصد تملیک در باطن داشته باشد تعبد مزبور کافی در رفع ضمان است ضرع مدظله

حاشیه: منه ولکن ارش ثابت نخواهد بود در مقام ضرع مدظله

وان عبارت است از حبس نمودن عین و تسبیل منفعت آن و در آن دو فصل است **فصل اول**
در شرایط وقف و واقف و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه شرائط صحت وقف چند چیز است
اول عقد بگفتن وقفت و سبّلت هذا المال و نحو آن با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی او
در اوقاف خاصه و در وقف بر جهات و مصالح عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول
محل تأمل است هر چند احوط است **دویم** قصد قربت نمودن در آن بنابر احوط لکن اعتبار آن
محل اشکال است و وقف کافر صحیح است بناء بر اقوی **سیم** دوام پس وقف منقطع الاول مثل
انکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل انکه سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع
الآخر که از حال الی یکسال وقف کند صحیح نیست **چهارم** قبض دادن عین موقوفه را
بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست
و حاصل میشود قبض مسجد بیک نماز در آن و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف در آن
مال است و اما شرائط موقوف علیه پس چند چیز است **اول** موجود بودن در ابتداء وقف
پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند بر اولاد خود و
بعد از ایشان بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد انها نسلاً بعد نسلٍ که طبقه لاحقه بالفعل موجود
نباشد **دویم** معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین
عامه مثل فقراء و مؤمنین و طلاب علوم دین جائز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است
مثل وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه
نیز جایز است و متولی آن تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه
حاکم شرع جامع الشرائط متولی است و جائز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف
در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف
خاصه بالمتولی محتاج باذن حاکم نیست **سیم** انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف
بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سائر
فقرا است و اگر از شرائط عین موقوفه انکه بتوان از آن منتفع شد با بقاء عین آن پس وقف
ماکولات و مشروبات که انتفاع از انها متوقف بر افناء است صحیح نیست و همچنین وقف
نقدین و نحو آن که انتفاع بان متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی اگر نقدین را

عه با اشکال در اعتبار قربت مجال برای فتوی صحت وقف کافر نیست مد ظله
عه باید قصد تصرف بعنوان وقف و ولایت نماید مد ظله
عه بعنوان نماز در مسجد مد ظله

وقف

وقف کند برای زینت و نحو آن صحیح است **فصل دویم** در احکام وقف است بدانکه بعد
از تحقق شرائط عین موقوفه بر وقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل میشود بموقوف علیه حتی
در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات علی الاقوی و اختیار آن در وقف بر عناوین
یا جهات با متولی خاص میباشد اگر معین نموده والا با ولی عام که حاکم شرع است میباشد و جائز
نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات که نوشته شده در باب بیع گذشت چنانچه
جائز نیست هبه کند یا بارث برده نمیشود و اما اجاره آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه
عین موقوفه را تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود
اگر مستاجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکه او میگیرد بلی موت
متولی که مالک معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال
آن بخراب شدن از وقف بودن بیرون نمیروند

مطلب دویم

در وصیت است و آن عبارت است از تملیک عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو
فصل است **فصل اول** در شرایط وصیت و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است
در وصیت ایجاب از موصی بهر لفظی که دلالت کند بر آن و قبول موصی له اگرچه بعد از زمانی بعد
بلکه اگرچه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول و موت موصی و وصیت
عقد جائز است و بفسخ باطل میشود و کافیست در فسخ آن عدول موصی از آن پس اگر دو مرتبه
وصیت کند دویمی معتبر است هر چند ملتفت وصیت اولی نباشد و همچنین بفروختن عین موصی
بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگرچه حمل باشد پس
اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد بود ثمر او منتقل میشود و معتبر است
در موصی بها آنکه مالیت داشته باشد و زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد موقوف
بامضاء ورثه موصی خواهد بود و جائز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر نیست وصیت
کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس اگر وصی مخصوصی معین نموده که آن مال را
بفقراء و نحو آن بدهد بدهد و الا حاکم شرع ولی ایشان است **فصل دویم** بدانکه اگر کسی دینی
یا حقی یا واجبی بر عهده او است واجب است ادا نماید و الا واجب است وصیت کند بادای آنچه
واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مظالم عباد و بدنیه مثل صوم و صلوة و وجه مرکب از هر دو مثل حج

عه قبل از موت موصی و موصی له الا بعد از موت برای موصی له فسخ نیست بلکه واجب است بر وی قبول مد ظله

و امثال

وامثال ان ومستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صله ارحام وصدقات وبناء مدارس و زیارات ائمه ایام علیهم السلام وامثال ان

مطلب سیم

در احکام میراث ودران دو مبحث است **مبحث اوّل** در اسباب ارث ودران دو چیز است **اوّل** نسب **دوّم** سبب ودران دو مقصد است **مقصد اوّل** در طبقات ارث نسبی وان سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه سابقه موجود باشد مانع ارث بردن طبقه لاحقه است پس دران سه فصل است **فصل اوّل** در طبقه اولی وانها دو طائفه اند **اوّل** پدر و مادر است ودران چند مسئله است **اوّل** با انحصار وارث بپدر تمام مال را ارثا میبرد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثا و بقیه را ردا میبرد واگر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یا مادر **دوّم** با اجتماع پدر با مادر ثلث ان مادر است با عدم حاجب و سدس است با وجود حاجب و بقیه از پدر است اگر یکی از زوجین نباشد والا زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را میبرد و مادر ثلث را با عدم حاجب و سدس را با وجود حاجب و بقیه را پدر میبرد **سیّم** با اجتماع پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میّت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشند وانها حرّ و مسلمان باشند وقاتل هم نباشند بناء بر قولی لکن محل اشکال است که انها اگرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال و همچنین است هرگاه ابوین با بنت واحده باشند که اخوه حاجب میشود مادر را از بردن زیاده از سدس پس سدس زائد را ابا قسمت میشود بر پدر و بنت **طائفه دوّم** اولاد است ودران چند مسئله است **اوّل** با انحصار وارث بیک پسر تمام مال را میبرد و با تعدد انها باهم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیک دختر نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد انها دو ثلث مال را ارثا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند **دوّم** با اجتماع پسر و دختر با تعدد و انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند **سیّم** با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با پدر و مادر هریک از والدین سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند و با انفراد پسر مختص باو است **چهارم** با اجتماع یک دختر با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثا و ردا و تتمه ~~از ان~~ بقیه از دختر است ارثا و ردا و در این فرض اگر دو دختر یا زیاده از ان باشند خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات است بالسویه **پنجم** با اجتماع والدین با یک دختر

علة مسئله خالی از اشکال نیست احوط مصالحه است منه

خمس از والدین است ارثا و ردا بالسویه و تتمه از دختر است اگر از برای مادر حاجب نباشد والا مادر سدس میبرد و پدر ربع بقیه و دختر سه ربع بقیه واگر دو دختر یا زیاده باشند هرکدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه ودر این صور اگر یکی از زوجین نیز با انها باشد نصیب خود را میبرد و هریک از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است واگر نقص باشد بر اولاد است واگر زیاده باشد ابوین هم میبرند **ششم** هرگاه میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد داشته باشد سهم هریک از انها را باولاد انها میدهند ارثا و ردا **هفتم** بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سائر ورثه با او شریک نیستند **اوّل** رختهای میت **دوّم** انگشتر او **سیّم** شمشیر او **چهارم** قران او بلکه احوط در مطلق سلاح وکتب و رحل و راحله تراضی با سائر ورثه است و همچنین با تعدد چهار چیز اول رخوتیکه برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز نپوشیده **فصل دوّم** در طبقه دوّم وان نیز دو طائفه اند **اوّل** برادر و خواهر ودران سه مسئله است **اوّل** برادر پدر و مادری یا پدری تنها یا مادری با نبودن پدر و مادری تنها با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با انفراد نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد ان دو ثلث را ارثا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد ثلث را ارثا و تتمه را ردا ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند ~~دوّم هرگاه اخوه پدری با پدر و مادری بالسویه قسمت کنند~~ **دوّم** هرگاه اخوه پدری با پدر و مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر و مادری است هرچند یک خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد **سیّم** خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر و برادر پدری تنها با فقد ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با فقد پدر و مادری با برادر و خواهر مادری اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر و مادری یا پدری تنها است ودر تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلی خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر و مادری یا پدری وارد میاید **طائفه دوّم** جد و جده است ودران پنج مسئله است **اوّل**

جد یا جدّه چه پدری چه مادری چه پدری تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد یا جدّه پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه میبرند **دویم** با اجتماع جد یا جدّه پدری با جد یا جدّه مادری ثلث مال از مادری است با انفراد و با تعدد بالسویه و تتمه از پدری است با انفراد و با تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند **سیم** با اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و انفراد انها هر یک از زوجین با نصیب اعلای خود را میبرند و نقصان بر جد و جدّه پدریست **چهارم** جد و جدّه ابی هرگاه مجتمع شوند با برادر و خواهر ابی یا ابوینی جد بمنزلهٔ برادر و جدّه بمنزلهٔ خواهر است و همچنین در جد و جدّه امی با برادر و خواهر امّی و اما در صورت اختلاف باینکه جد و جدّه ابی مجتمع شود با اخوه امّی یا بعکس پس چنین نیست و در صورت اولی برادر و خواهر امّی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد یا جدّه یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جدّه یا هر دو ثلث میبرند و ثلثان از اخوهٔ ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد **پنجم** مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر مطلقا ارث نمیبرد و با نبودن انها اولاد انها بجای پدر یا مادر نشسته سهم او را میبرند چه با انحصار وارث بانها چه با اجتماع با جد و جدّه پس اولاد برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر مثل حظ الانثیین **فصل سیم** در طبقهٔ سیم و انها دو طائفه اند **طائفهٔ اولی** عمو و عمه و در ان یکمسئله است و ان عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم میکنند و با اجتماع عمو یا عمه با تعدد و انفراد مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند **طائفهٔ دویم** خالو و خاله و در ان چهار مسئله است **اول** خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرند و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو یا خاله نیز بالسویه قسمت کنند **دویم** با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال و تتمه از اعمام است **سیم** با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد **سیم** با نبودن اعمام و عمات یا اخوال و خالات اولاد هر یک از انها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم انها را میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام و عمات موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مگر در یکصورت که جمع شود ابن عم ابوینی با عموی پدری که تمام مال از

ابن عمست **چهارم** با نبودن اعمام و اخوال و اولاد انها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجای اعمام و اخوال میت میباشند **مقصد دویم** در میراث بسبب و ان دو جهت است **اول** زوجیت و در ان چند مسئله است **اول** بدانکه زوج از مال زوجه دائمه خود نصف مال را میبرد اگر زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب علیهٔ عله را در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند **دویم** بدانکه فرقی نیست در ارث بردن زوجین مابین انکه هر دو یا یکی از انها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست مابین انکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه **سیم** بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زوجه چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال ان نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و از تتمه اموال در عین انها با ورثه شریک است و مجرای اب چه قنات باشد چه غیر در حکم است مگر چیزهائیکه در ان کار کرده باشند از اراضی از اجر و غیره که مثل ابنیه است و لکن آبیکه حین الموت در مجری موجود است از منقولات است و ابهای بعد از ان تابع مجری است **چهارم** اگر کسی در حال مرض زنیرا برای خود عقد کرده و هنوز با او دخول نکرده و بهمان مرض مرد ان زن از مال شوهر ارث نمیبرد نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرد و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه با او دخول نکرده باشد **پنجم** گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عدهٔ رجعیه میباشد در حکم زنست ارث میبرد و همچنین بعکس و در عدهٔ بائنه و بعد از انقضاء عده و لو رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یک صورت و ان اینستکه مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پس تا یکسال هلالی ان زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده باشد **دویم** ولاء است و ان در سه مقام است **اول** ولاء عتق **دویم** ولاء ضامن جریره **سیم** ولاء امامت و در ان تفصیلیستکه از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات و الارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار ان بدست حاکم شرع

عله یعنی در ربع یا خمس از تمام مال دین الوارث منه

عله یعنی قیمة وقت اداء ... منه

جامع الشرائط است **مبحث دویم** در موانع ارث است و آن سه چیز است **اول** کفر با
اسلام مورّث بدانکه کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگرچه از
طبقهٔ سیم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میبرد اگر
هیچ وارث مسلم نداشته باشد و همچنین مسلم از مسلم اگرچه باهم مختلف باشند در مذهب و
در اینجا دو مسئله است **اول** اگر کافر مسلم شود بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن
مال ارث خود را میبرد **دویم** اگر مسلم مرتد شد با فطرت اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود
بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون میرود بدون طلاق و باید عدهٔ وفات بگیرد از وقت
ارتداد و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبه او است ما بین
خود و خدا و طاهر میشود لکن مع ذلک واجب القتل است و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالیکه تازه
کسب کند مال او میشود بلکه عیالش را هم بعد از عدهٔ وفات بلکه در عده اگر بخواهد میتواند تزویج
چنانچه مرتد ملی را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از او است والا او را میکشند و مال
او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود و اگر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد شود
اگرچه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود یا بمیرد **دویم**
از موانع ارث قتل است بدانکه اگر وارث مورّث خود را بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیبرد بلکه اولیاء مقتول
او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطا نمود و مورّث کشته باید دیهٔ کامله بدهد عاقلهٔ او و از آن دیه
ارث نمیبرد بلکه خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث
میبرد **سیم** از موانع رقیت است پس مملوک نه وارث میشود نه موروث و میراث از مولای
او است والحمد لله رب العالمین

طریقهٔ استخارهٔ ذات الرقاع

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه امری را اراده کنی شش رقعهٔ کاغذ افعل و در سه رقعهٔ دیگر
بگیر و در سه تای آنها بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعل
و بجای فلان ابن فلانه اسم خود و مادر خود را بنویسد پس آن رقعهها را در زیر مصلای خود بگذار
و دو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده و صد مرتبه بگو أستخیر الله برحمته خیرة فی
عافیة پس درست بنشین و بگو اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة پس دست
بزن و رقعهها را مشوش کن یعنی بهم مخلوط کن و یک یک آنها را بیرون آور و اگر سه افعل پیاپی در

آید

آید پس بکن آن کار را که اراده کردهٔ و اگر سه لا تفعل پیاپی در آید مکن آن کار را و اگر بعضی افعل
باشد و بعضی لا تفعل تا پنج رقعه بیرون آور اگر افعل بیشتر است عمل
کن و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کن و حاجت نیست
به بیرون آوردن رقعهٔ ششم والله
العالم بحقایق احکامه
والسلام علی من
اتبع الهدی
والحمد لله اولاً و آخراً
و ظاهراً و باطناً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



